

بررسی تزامن حق مسکن و ریاست خانواده در فقه امامیه و نظام حقوقی ایران

فاطمه صالحی نصر

کارشناس ارشد رشته حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز

چکیده

هر مردی پس از ازدواج دارای حقوق و تکالیفی می‌شود که یکی از این حقوق، ریاست خانواده است. مطابق با ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی، در روابط زوجین، ریاست خانواده از خصایص شوهر است. مرد باید از اختیار خود به‌منظور حفظ سلامت و استحکام خانواده استفاده کند و نمی‌تواند آن را به اختیار یا ضمن قرارداد خصوصی واگذار کند؛ زیرا ریاست او بر خانواده از امور مربوط به نظم عمومی بوده و هرگونه توافقی برخلاف آن باطل و بلااثر است. از جمله توابع این رهبری می‌توان تمکین، اشتغال زن، اقامتگاه نام خانوادگی، تابعیت، خروج از منزل و اصلاح کژتابی زوجه را برشمرد. اما همین شروط گاه ممکن است با شرط ضمن عقدی، اگر برخلاف مقتضای ذات عقد نکاح نباشد، مورد شرط قرار گیرد و از عهده مرد خارج گردد. در خصوص اختیار تعیین محل سکونت می‌توان بیان داشت که اختیار تعیین مسکن اصولاً با مرد است، مگر آنکه اختیار تعیین منزل طی شروط ازدواج در زمان عقد به زن داده شده باشد. این حق نباید مورد سوءاستفاده و وسیله‌ای برای ضرر زدن به دیگری قرار بگیرد؛ بنابراین کسی که حق انتخاب با اوست، باید محلی را انتخاب کند که با وضع اجتماعی و نیازهای خانواده متناسب باشد. باتوجه به همین تخصیص در این تحقیق تلاش شده است با روش تحلیلی - توصیفی قومیت مرد، مصادیق آن، شرط ضمن عقد در حالت اطلاق و نیز در ضمن عقد نکاح و النهایه نیز باتوجه به رسالت مقاله در زمینه مسکن زوجه بررسی گردد. با دقت در کتب و پژوهش‌های حقوقی این نتیجه حاصل شد که اگر حق تعیین مسکن از طرف زوج با حقوق زوجه در تعارض باشد زوجه می‌تواند طبق قانون از حق خود دفاع نماید. حق مسکن دارای یک وجهت عام و یک وجهت خاص در خانواده است.

کلیدواژه: حق مسکن، شرط ضمن عقد، ریاست خانواده، تعارض، فقه امامیه

مقدمه

برقراری نظم و امنیت عمومی در هر اجتماعی منوط به این است که شخص یا گروهی به‌عنوان رئیس بر آن حکومت کرده و در صورت بروز اختلاف کارها را هماهنگ نموده و نظر او قاطع باشد. چون سلامت زندگی اجتماعی منوط به سلامت محیط خانواده است خانواده نیز به‌عنوان یک جامعه کوچک و هسته مرکزی اجتماع از این قاعده مستثنا نیست و زوجین باید باصفا و صمیمیت و توافق یکدیگر، امور خانواده را اداره کنند، لیکن اگر درباره‌ی مسائل خانوادگی بین آنان اختلاف نظر پدید آید، نظر مرد به‌عنوان رئیس خانواده مقدم خواهد بود. در مقابل، زن نیز باید با اطاعت و فرمان‌برداری از شوهر، نقش سرپرستی او را بپذیرد تا تنظیم امور خانواده با مشکل روبرو نشود.

در خصوص اهمیت تحقیق می‌توان ادعان نمود که خانواده به‌عنوان یک واحد منسجم و پویا یکی از مباحث مهم و خاص حقوق مدنی است، که اهمیت و جایگاه اساسی آن بر کسی پوشیده نیست، و ویژگی آن بدان جهت است که نهادی فراتر از یک سازمان حقوقی و بنا شده بر پایه عواطف و ارزش‌های اخلاقی است، از این‌رو نقش و نفوذ هنجارهای اخلاقی در خانواده بسیار چشمگیرتر از قواعد امری و انعطاف‌ناپذیر حقوق است، به گونه‌ای که هر قدر نفوذ اخلاق در روابط خانوادگی پررنگ‌تر باشد، خانواده استحکام بیشتری یافته و رشد و تعالی آن بیشتر تضمین می‌شود. منشأ بسیاری از اختلاف‌ها و بی‌ثباتی‌های موجود در خانواده که ریشه در ناآشنایی یا بدفهمی قواعد حقوقی یا نقص و نارسایی مقررات قانونی حاکم بر آن دارد. اگر قوانین با توجه به مقتضیات زمان و مکان و شرایط جامعه وضع گردد، می‌تواند بهترین ضامن حسن روابط خانوادگی باشد؛ آن‌چه اهمیت موضوع را دوچندان می‌کند، تهدیدها و آسیب‌هایی است که در دهه‌های اخیر نهاد خانواده را به طور جدی به چالش کشیده و پیامدهای منفی شدیدی برای آن به بار آورده است.

باتوجه به مطالب ذکر شده برای تحکیم بنیاد خانواده، به وجود یک سرپرست نیاز است و بدون آن، خانواده به سستی می‌گراید، خودسری‌ها و اعمال قدرت بیجا نیز بنیاد خانواده را متزلزل خواهد کرد؛ پس مرد باید از حق سرپرستی خود سوءاستفاده نکند و جز در محدوده شرع، گامی بر ندارد و با شیوه‌ای صحیح، زندگی را اداره کند. از طرف دیگر با توجه به ماده ۱۱۱۴ قانون مدنی، قانون‌گذار اختیار تعیین مسکن را به مرد داده است، مگر اینکه توافقی برخلاف آن شده باشد. در نهایت می‌توان این‌گونه بیان نمود که یکی از مفاهیمی که با تغییر اخلاق اجتماعی ممکن است تغییر کرده باشد مفهوم «ریاست مرد بر خانواده» است. همین امر، بررسی و تحقیق در خصوص این مسأله را ضرورت بخشیده است.

لذا در مطالعه حاضر، تلاش بر این شده است به سؤال اصلی تحقیق که بیان می‌دارد؛ برای حفظ کانون مقدس خانواده راهکار فقهی حقوقی مناسب در حل تعارض حق مسکن و ریاست خانواده چیست؟ و در قالب سؤالات فرعی، اینکه مبانی و مستندات فقهی حقوقی حق ریاست خانواده برای زوج و اعطای حق مسکن به زوجه چیست؟ و قلمرو حق ریاست زوج بر خانواده از دیدگاه فقه امامیه و حقوق ایران چیست؟ پاسخ دهیم.

۱. حق مسکن

در واقع هدف اصلی ازدواج، تشکیل یک زندگی مشترک و زندگی در کنار یکدیگر است و در صورتی که زوج‌ها، جدا از یکدیگر زندگی کنند، این هدف محقق نمی‌شود. بر اساس قانون در صورت اختلاف بر سر محل زندگی حق تعیین محل زندگی با شوهر است و بر اساس آن، زن باید در منزلی که شوهر تعیین می‌کند سکونت داشته باشد، اما قانون در شرایطی تعیین محل زندگی را به زن واگذار کرده است.

باتوجه به قانون مدنی، باید گفت که اختیار تعیین محل سکونت با شوهر است و زن موظف به اقامت در منزلی است که همسر انتخاب می‌کند، مگر آن که اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد؛ به این صورت که آن‌ها می‌توانند در شروط ضمن عقد، شرط کنند که اختیار تعیین مسکن با زن باشد. آنچه اهمیت فراوان دارد این است که اگر زوج‌ها محل سکونت برای زن را در عقدنامه یا هر عقد دیگری ذکر می‌کنند، جزئیات آن بسیار مهم است. حال آن که استقلال رأی و موقعیت قرارگرفتن مسکن یا حتی ذکر منزل خاص در عمل برای زن بسیار تأثیرگذار است.

صورت موافقت و قبول شوهر حق و اختیار تعیین مسکن و شهر محل زندگی را داشته باشد. حال اگر مرد در مورد آماده‌سازی مسکن جهت سکونت کوتاهی کند، زن می‌تواند از طریق دادگاه او را ملزم به تهیه مسکن کند. برای آن که حق مسکن با زن باشد باید در عقدنامه به‌صورت واضح و روشن درج بشود. به دیگر بیان ضرورت دارد مستقل‌بودن، شهر محل زندگی و یا حتی خانه مدنظر درج و قید شود تا هر گونه ابهامی در این مورد است بر طرف بشود، زیرا اگر صرفاً قید شود که اختیار تعیین مسکن بر عهده‌ی زوجه است از منظر قانون فقط می‌تواند شهر محل سکونت را انتخاب و تعیین کند. در حالتی که زوجه حق تعیین مسکن را داشته باشد این امکان را دارد که با طرح دادخواست در دادگاه شوهر را ملزم به تهیه خانه‌ای مستقل کند. بدین ترتیب تا زمانی که شوهر اقدام به تهیه مسکن مستقل نکرده است امکان طرح درخواست تمکین از جانب او وجود ندارد.

به‌موجب مفاد ماده ۱۱۰۷ قانون مدنی در می‌یابیم که نفقه به معنای برطرف‌کردن کلیه‌ی نیازهای متعارف یک زن است که با شان و وضعیت او تناسب داشته باشد از قبیل لباس، مسکن، غذا، دارو، وسایل منزل و...؛ بنابراین نتیجه می‌گیریم که مرد موظف است، مسکنی که با شأن و جایگاه و وضعیت زن تناسب داشته باشد، تهیه کند، در غیر این صورت از موارد عسروخرج حساب شده و علاوه‌برآن نداشتن توان مالی برای تهیه مسکن در حکم عدم پرداخت نفقه است و زوجه می‌تواند با استناد به ماده‌ی ۱۱۲۹ قانون مدنی از دادگاه تقاضای طلاق کند؛ اما در صورتی که زن بدون دلیل موجه از زندگی در منزلی که شوهر تهیه کرده است؛ ممانعت ورزد، ناشزه تلقی شده و نفقه نخواهد داشت.

ب- زندگی در منزل خانواده‌ی شوهر

این امکان و احتمال وجود دارد که بنا به دلایلی زوجین در آغاز زندگی مشترک خود در منزل اقوام و نزدیکان شوهر زندگی کنند. در چنین حالتی اگر دادگاه تشخیص دهد که زندگی با اقوام شوهر و بستگان او متناسب با شأن و جایگاه زن نیست، حکم به تهیه منزل مستقل از سوی زوج را بدهد. در این موقعیت زوجه این حق را دارد که تا وقتی که زوج مسکن باب شأن او تهیه نکرده است از تمکین خودداری کند با این‌وجود همچنان استحقاق دریافت نفقه را دارد.

همان‌طور که بارها ذکر شد و وکیل خانواده نیز بر روی آن تأکید داشت، مسکنی که زوج فراهم می‌کند؛ ضروری است که در خور منزلت و شان و جایگاه اجتماعی زن باشد، گذشته از آن، اثاث خانه هم لازم است با شأن زن تناسب داشته باشد که البته این مددکار اجتماعی است که جایگاه و منزلت زن را تشخیص خواهد داد. بعد از آنکه مددکار در محل مشخص شده یا همان محل زندگی مشترک حضور یافت، محله، اثاث و وضعیت مسکن را بررسی کرده و با جایگاه زن در منزل پدری خود پیش از ازدواج مقایسه می‌کند. النهایه پس از آن که عوامل مختلفی همچون شغل، درآمد، موقعیت تحصیلی و وضع زندگی را به‌خوبی بررسی و مشاهده کرد، نظر خود را اعلام خواهد کرد.

چنانچه یک زن دارای حق تعیین مسکن باشد، این حق او محدود به زمان مشخصی نبوده و این‌طور نیست که بگوییم با یکبار یا دو بار اعمال آن، دیگر ساقط شده و از بین می‌رود، بلکه این حقی دائمی بوده و بارها قابلیت اعمال دارد. البته این نکته را نیز باید در نظر داشت که تعیین این حق برای زن این معنی را نمی‌دهد که از آن سوءاستفاده کرده و شوهر خود را مجبور به زندگی در خارج از کشور و یا حتی با اعضای خانواده‌ی خود کند.

۲. قوامیت

آیه ۳۴ سوره نساء،^۱ از جمله آیاتی است که مورد استفاده مخالفین جهت شبهه پراکنی قرار می‌گیرد. آنان با برداشت نادرست از آیه، ضمن استنباط برتری مرد بر زن و حاکمیت مطلق مرد بر زن، آن را بر بی‌عدالتی و ظلم خداوند حمل می‌کنند. بر اساس تحقیق انجام شده در این زمینه می‌توان گفت آیه مذکور، باتوجه‌به سیاق آیات قبل و بعد و حتی صدر و ذیل آیه، مربوط به روابط زن و مرد در خانواده است و جایگاه زوج و زوجه را در خانواده مشخص می‌سازد و بیانگر حکم مسئولیت و سرپرستی

^۱ الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْتُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا

مرد در خانواده و حمایت و حفاظت از آن و تدبیر امور اقتصادی خانواده است. آیه شریفه در مقام بیان برتری مردان بر زنان نیست، بلکه بیان وظیفه و ریاست امور خانواده است. این مقاله درصدد پاسخگویی به موارد مزبور و شبهات پیش‌رو و ارائه نظر برگزیده است. یکی از مباحث مهم برای فهم مراد آیه بررسی واژگان آن است یکی از واژگان کلیدی این آیه «قوامیت» است که کمک زیادی به فهم آیه می‌کند.

ابن منظور می‌گوید: قوام از صیغه مبالغه بوده و ریشه آن «قیام» است. زبان عربی قیام را به معنای ایستادن (ضد نشستن) آورده است و در آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» به معنای محافظت و اصلاح است.

در مجمع‌البحرین آمده است: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ...»؛ یعنی به عهده مردان است که به قیومیت و سرپرستی و تدبیر امور زنان قیام کنند؛ و این سرپرستی به دو جهت به مرد داده شده است: جهت اول موهبت و تفضل از جانب خداوند متعال است که خداوند مردان را از جهات بسیاری بر زنان برتری داده است از جمله برتری عقلانی و حسن تدبیر و نیروی بدنی بیشتر در مورد به‌جا آوردن اعمال و طاعات به همین جهت به نبوت، امامت، ولایت، اقامه شعائر، جهاد و قبول شهادت آنان در همه امور و فزونی سهمیه ارث و امثال آن اختصاص داده شده‌اند. جهت دوم اکتسابی است و از دادن نفقه و «مهریه» از جانب مردان به زنان ریشه می‌گیرد.

صاحب مفردات در ذیل واژه می‌نویسد: از «قوام» به معنای قیام سه‌گانه برداشت می‌شود: «قیام به شخص، قیام به شیء و قیام بر عزم و اراده بر چیزی.»

قیام به شخص، یا قیام به تسخیر است یا قیام به اختیار و آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...» از همین معنا است؛ یعنی مردان به اختیار خویش به تدبیر امور زنان قیام می‌نمایند. «قوم» هم بر زن و هم بر مرد اطلاق می‌گردد، درحقیقت برای مردان وضع شده و در مورد زنان مجازاً به کار می‌رود، به دلیل آیه «... لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ... وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ...» چراکه در برابر «نساء» به‌کاررفته است.

در نه‌یابیه ابن‌اثیر آمده که: «قیام» و «قیوم» و «قیوم» صیغه مبالغه و از صفات خداوند است و معنای آنها قائم و برپادارنده امور خلق و مدبر عالم در همه احوالات و شئون است و اصل آن از «واو» است؛ قیوام و قیوم و قیووم، و بدین معنا است. حدیث شریف: «ما افلح قوم قیومهم امرأة»؛ قومی که سرپرست و مدبر و قیوم آنها زنی باشد به رستگاری نخواهد رسید. «القوم» در اصل مصدر «قام» است و سپس در استعمال برای مردان (نسبت به زنان) غلبه پیدا کرد و مردان بدان نامیده شدند؛ زیرا که آنها «قوامون علی النساء» هستند در اموری که اقامه و انجام آن در شأن زنان نیست.

بنابراین، باتوجه‌به نظر لغویون، می‌توان گفت که کلمه «قوامون» به معنای قیوم و قوامیت نیست که در آن نوعی تسلط مطرح باشد؛ بلکه قوام از ریشه قیام به معنای ایستادن است؛ یعنی مردان برای انجام‌دادن امور زنان ایستاده‌اند. در دیدگاه اسلام، باورها و عقاید دینی، رکن مهمی در تشکیل خانواده و استمرار و پویایی آن محسوب می‌شود. قرآن کریم نیز در صورتی اعضای خانواده را به‌صورت یک جمع می‌پذیرد و ارزش خانوادگی برای آن قائل می‌شود که شرط ایمان در آن خانواده برقرار باشد.

یکی از مسائل مهم در خانواده که پذیرش آن، نقش مهمی در بقا و استواری آن دارد؛ مسئله ریاست و قوامیت مردان بر خانواده است که از نظر متون دینی و توصیه‌های اولیای دین، امری مقبول و پذیرفته و به پیروی از شرع مقدس، در ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی نیز مقرر شده است؛ باین‌حال، در این زمینه شبهات و سؤالاتی در جامعه وجود دارد که متأسفانه در برخی موارد برخوردهای نامناسب آن، این اصل مهم را مخدوش می‌سازد و سبب ایجاد مشکلاتی در خانواده می‌شود. به عبارتی می‌توان گفت، منشأ بخش مهمی از اختلاف‌ها، ناهنجاری‌ها و بی‌ثباتی‌های موجود در خانواده که در نهایت ممکن است به تزلزل و ازهم‌پاشیدگی نهاد خانواده منجر شود، ریشه در ناآشنایی یا بدفهمی این قاعده حقوقی و شرعی دارد. گاه ریاست مرد در خانواده، تنها جنبه شعاری و غیرکاربردی به خود می‌گیرد و مردان نمی‌توانند در این مورد به وظایف و مسئولیت‌های خود در قبال همسر و فرزندان‌شان به‌خوبی عمل کنند. گاهی نیز ریاست و تسلط مرد در خانواده به‌گونه‌ای است که نقش مهم و حساس زن در خانواده به دلیل برداشت‌های نادرست از این امر، نادیده انگاشته و به زورمداری مردانه در خانواده کشانده می‌شود؛ اما در حقیقت آنچه از معنای قوام بودن مرد بر زن به‌دوراز پیرایه‌های افراطی و تعصبات ناروا بر اساس قرآن کریم:

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا» می‌توان برداشت کرد، مدیریت و مسئولیت ویژه مرد در خانواده است.

هر مجموعه برای برقراری نظم و رسیدن به اهداف موردنظر، نیازمند مسئولی باکفایت و دارای حسن تدبیر است؛ زیرا ضعف در تدبیر امور و بی‌توجهی و بی‌کفایتی مسئول، موجب سقوط و انهدام آن مجموعه می‌شود. در جوامع انسانی، سازمانی که همه اعضای آن از نظر مسئولیت در یک رتبه باشند، دیده نمی‌شود. خانواده نیز به‌عنوان یک نهاد اجتماعی از این امر مستثنا نیست؛ بلکه از آن جهت که خانواده حریم امن انسان‌ها و محل ارتباط خاص عاطفی و اخلاقی و تربیتی است و مانند اجتماعات بزرگ انسانی، با مسائل مختلفی همچون اقتصاد، فرهنگ، نزاع و خصومت و... روبه‌رو است، ریاست پذیری آن نیز از اهمیت و ظرافت خاصی برخوردار است.

از نظر بسیاری از صاحب‌نظران مباحث خانواده، وجود سلسله‌مراتب در خانواده یکی از مهم‌ترین محورهای سلامت و موفقیت خانواده است. برای مثال قدرت و اختیار بیشتر والدین نسبت به فرزندان در خانواده، راهی برای تربیت و مدیریت هر چه بهتر فرزندان است. تعالیم اسلام برای نهادینه‌شدن این امر، حفظ اقتدار والدین، تسهیل نقش مهم آن‌ها در کارایی خانواده و تشویق فرزندان به پذیرش این اقتدار، برخی عبادت‌ها را در صورت ناخشنودی والدین، نادرست اعلام می‌کند و رضایت خدا را منوط به رضایت والدین می‌داند که خشم و ناخشنودی آن‌ها از فرزند، موجب خشم و غضب خداوند می‌شود. تعالیم اسلام، ضمن تأکید بر اقتدار والدین، در روابط زن و شوهر نیز به مرد اقتدار بیشتری می‌دهد. این امر در قوانین مدنی سوئیس و ایتالیا و بسیاری از کشورهای دیگر نیز دیده می‌شود و خانواده به‌صورت گروهی منظم به ریاست مرد اداره می‌شود.

حال با نادیده‌انگاشتن وظایف خاص مرد در اداره خانواده، مانند تأمین مخارج اقتصادی، این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان مدیریت تنظیم امور خانواده را به‌گونه‌ای مساوی میان زن و مرد تقسیم نمود؟ پاسخ به این سؤال، پرسش‌های متعدد دیگری را مطرح می‌کند؛ سؤالاتی همچون اینکه اختلاف سلیقه‌ها کجا باید حل شود؟ آیا می‌توان برای حل هر مشکلی هر چند کوچک، راهی دادگاه شد؟ فرزندان در این شرایط چه وضعیتی پیدا می‌کنند؟ در صورت کشمکش مداوم والدین برای حل اختلافات، تربیت فرزندان به کجا خواهد انجامید؟

باید توجه داشت که اگر خانواده دارای ریاست واحدی نباشد، زن و مرد ناچارند برای حل اختلافات در هر مورد جزئی به مراجع بالاتر رجوع کنند که این امر به طور طبیعی، به انسجام و روابط مطلوب در خانواده آسیب می‌رساند. نکته اساسی در این مسئله آن است که به تعبیر بسیاری از علما، قوامیت و ریاست شوهر بر زن تنها مربوط به حوزه مسائل خانواده و همسراری است و فراتر از آن نمی‌رود؛ زیرا ریاست او بر خانواده، ثمره ایجاد رابطه زوجیت در راستای حفظ و رعایت مصالح خانواده است.

علامه سید محمدحسین فضل‌الله در این باره می‌نویسد: «برخی در مصداق ریاست مرد بر زن توسعه می‌دهند تا شامل هر چیزی بشود، به‌طوری‌که مرد قائم به کارها و امور مختلف زن گردد و زن هیچ ولایت و ریاستی بر امور خویش نداشته باشد، ولی ریاست در مفهوم ما شامل هر چیزی نمی‌شود؛ بلکه مختص به دایره زوجیت و رابطه همسری است».

قانون‌گذار مدنی نیز که در ماده ۱۱۰۵ مقرر کرده است: «در روابط زوجین ریاست خانواده از خصائص شوهر است»، ریاست مرد را تنها به روابط زوجین محدود کرده و دلیل دیگری در قانون برای گسترش قلمرو ریاست شوهر بر زن ذکر نشده است. در مقابل این دیدگاه، برخی فقها؛ مانند مرحوم صاحب جواهر عقیده دارند که زن موظف به اطاعت به طور مطلق از شوهر است. ایشان در این باره، به مفاد برخی روایات استناد کرده است؛ مانند روایتی از پیامبر (ص) به این مضمون که روا نیست انسانی برای انسان دیگر سجده کند و اگر جایز می‌بود، هر آینه زن به سجده کردن شوهرش مأمور می‌گشت. بیشتر فقهای معاصر نیز در این زمینه عقیده دارند، قوامیت شوهر بر زن و اطاعت زن از شوهر، تنها در حقوق زناشویی و بیرون رفتن از منزل است و در امور دیگر اطاعت از او واجب نیست.

در حقوق ایران نیز به پیروی از فقه اسلامی، زن از نظر مالی مستقل و دارای اهلیت تصرف شناخته شده است. ماده ۱۱۱۸ قانون مدنی در این باره می‌گوید؛ زن مستقلاً می‌تواند در دارایی خود هر گونه تصرفی را که می‌خواهد بکند. در مقابل، شوهر

نیز باید این حق زن را به رسمیت بشناسد و حق ندارد در اموال و دارایی او مداخله نماید؛ زیرا ریاست او بر خانواده اختیاراتی برای وی در این زمینه ایجاد نمی‌کند.

این در حالی است که در اروپا پیش از قرن بیستم، در حقوق بسیاری از کشورهای اروپایی از جمله فرانسه، زن در برابر شوهرش فاقد استقلال مالی بود و بعد از ازدواج تمام اموال او تحت حاکمیت رئیس خانواده؛ یعنی شوهر قرار می‌گرفت تا اینکه از اواخر قرن بیستم، به‌مرور در قوانین این کشورها تغییراتی حاصل شد و زنان در سایه آن استقلال مالی یافتند.

در قوانین اسلامی، علاوه بر اینکه زن استقلال مالی یافته است، برای تأمین مایحتاج زندگی خود و فرزندانش نیز مسئولیتی ندارد و بدون اینکه لازم باشد خانه را ترک کند و به کسب معاش بپردازد، صاحب اندوخته‌های بی‌دردسری چون مهریه، نفقه با همه گستردگی آن، شامل خوراک، پوشاک، مسکن و کلیه مایحتاج عرفی زن می‌شود. همچنین می‌تواند اجرت‌المثل کارهای خانگی و شیردادن به کودکان را نیز بنا بر نص صریح قرآن، در صورت تمایل دریافت کند؛ همچنان که قرآن کریم می‌فرماید: «فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَ أَتْمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ»^۱؛ اگر مادر پذیرفت که فرزند خویش را شیر دهد، بر شما لازم است اجرت دادن آنان و به امور خانواده و مسائل مربوط بین خود، به‌خوبی و معروف بپردازید. بدیهی است، این حمایت‌های مالی از زن و معافیت او از مسئولیت اداره خانواده در اسلام، برای نیل به هدفی بزرگ و مقدس صورت‌گرفته و آن پرورش و تربیت فرزندان است. مادری کردن به‌صورت تمام‌وقت که امروز در حوزه زیست‌شناسی و روان‌شناسی در صورت مصونیت مادر از تنش و اضطراب، به‌عنوان عامل رشد سالم قوای روحی و ذهنی و سلامت جنین در آینده مطرح است، از دلایل واگذاری مسئولیت تأمین نفقه و هزینه زندگی زن توسط مرد شناخته شده است.

رشید رضا از علمای اهل سنت به نقل از استادش شیخ محمد عبده گفته است: «منظور از قیام در این آیه، ریاست است؛ ریاستی که مرئوس (زن) به اختیار و اراده خودش تصرف می‌کند و معنایش این نیست که مرئوس مقهور و مسلوب‌الاراده باشد و عملی را بدون دستور رئیس خود انجام ندهد؛ زیرا مقصود از قیام بودن شخصی بر دیگری، این است که راهنما و مراقب او باشد».

باتوجه به دیدگاه‌های مطرح شده، می‌توان دریافت که ریاست و قوام بودن مرد به مسئولیت و تکلیف و حمایت برمی‌گردد و نه حکومت و سلطه ظالمانه که این امر با اوضاع، شرایط، مقتضیات و مصالح خانواده در جهت استواری و پویایی مطابقت دارد. از این‌رو، برخی حتی به‌جای واژه «ریاست شوهر»، عنوان «سرپرستی» یا «مدیریت» را به کار برده یا پیشنهاد کرده‌اند؛ زیرا واژه سرپرست و به‌ویژه مدیر، بعد تکلیفی این موقعیت مرد را بیشتر و بهتر نمایان می‌سازد، برخلاف لفظ ریاست که بیشتر جنبه برتری و امتیاز را می‌رساند.

بنابراین، شریعت اسلام همان‌طور که برای تشکیل کانون خانواده، امر را سهل و آسان می‌کند؛ در حفظ و تداوم آن نیز باتوجه به جایگاه و موقعیت و ویژگی‌های زن و مرد قوانین و مقرراتی را وضع نموده تا زن و مرد، در سایه عمل به وظایف خود بتوانند یک زندگی پایدار و توأم با آرامش داشته باشند. یکی از قوانین مهم در این راستا مسئله قوامیت مردان بر خانواده است که بررسی همه‌جانبه آن نشان می‌دهد که این امر بیشتر به مسئولیتی سنگین شبیه است تا حق و امتیازی یک‌طرفه برای مرد؛ زیرا در مقابل ریاست خانواده، مردان عهده‌دار بار مالی خانواده و مسئول تأمین نیازمندی‌های مالی و غیرمالی اعضای خانواده بر اساس مصالح هستند. این در حالی است که زنان نیز با پذیرش قوامیت مردان در خانواده، دارای امتیازی شده‌اند و مسئولیت سنگین امور مالی خانواده از دوش آن‌ها برداشته شده است. در مقابل این امتیاز زنان، امتیاز دیگری به مردان داده شده و آن حق سرپرستی خانواده در مقابل مسئولیت دادن نفقه است؛ بنابراین قوامیت مردان و تمکین زنان در مقابل آن‌ها، تسخیری متقابل در خانواده است و این تقسیم‌بندی بر اساس ویژگی‌های جسمانی و روحی آن‌هاست. به بیان دیگر، ریاست و قوامیت مرد در وهله اول یک مسئولیت تلقی می‌شود و در وهله دوم به‌صورت یک موقعیت برتر و دارای امکانات و اختیارات خاص در جهت انجام وظایف ناشی از این مسئولیت مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. این امر باهدف ازدواج زن و مرد؛ یعنی به وحدت رسیدن و یکی شدن در راه تکامل روحانی تناسب بیشتری دارد.

^۱ آیه ۶ سوره طلاق

۱.۲. معنای لغوی

قوام از صیغه مبالغه بوده و ریشه آن «قیام» است. زبان عربی قیام را به معنای ایستادن (ضد نشستن) آورده است و متذکر می‌شود که مشتقات قیام در معانی مختلفی به کار رفته است؛ مانند: وقوف و ثبات، ادامه‌دادن؛ مانند آیه شریفه «یقیمون الصلاه» تعدیل و تساوی در امور، رعایت عدالت؛ مانند «وکان بین ذلک قواما» خوش رفتاری، نظام و شالوده چیزی (قوام الامور) و در آیه «الرجال قوامون علی النساء» آن را به معنی محافظت و اصلاح می‌داند در بعضی کتب تفسیری این واژه را صیغه مبالغه از قیام گرفته‌اند؛ یعنی شخص با دقت و مراقبت بسیار از شیء مورد نظر خود محافظت کند. در مفاهیم مندرج در «قوامیت»، آرای مختلفی به چشم می‌خورد. در اینجا به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

در این که واژه «قوامیت» که در ابتدای آیه آمده، نظر به مردان جامعه به گونه‌ای فراگیر دارد یا فقط شوهران را در چارچوب خانواده شامل می‌شود، اختلاف نظر جدی میان مفسران وجود دارد. از متاخران، علامه طباطبایی فراگیری آن را باور دارد و انفاق و دیگر احکام مطرح شده در آیه را از احکام فرعی و جزئی برگرفته از آن حکم کلی می‌داند، ولی بیشتر مفسران قوامیت مردان را خاص محدوده خانواده می‌دانند. به نظر می‌رسد، به قرینه انفاق که فقط برای خانواده مطرح است و قنوت صالحات و نشوز و راه‌حل‌های آن که به دنبال قوامیت ذکر شده و بر آن متفرع شده، دیدگاه دوم را باید پذیرفت. بعضی نیز گفته‌اند: «فقط حالت زن و شوهری است که در آن مرد به عنوان مرد، بر زن به عنوان زن انفاق می‌کند و نیز تناسب جمله اول آیه با جمله‌های بعدی چنان ایجاب می‌کند که اصل و فرع در گستره و تنگنا برابر باشند. همچنین ظاهر آیه حکایت دارد که انفاق و تفضیل، با هم به قوامیت مرد مشروعیت می‌بخشند.»

حال آنکه در بیرون خانواده انفاق مطرح نیست؛ بنابراین استناد به این که هر چند انفاق در سطح جامعه مطرح نیست، اما برتری مرد بر زن عام است، پذیرفتنی نیست.

در کنار قوام، واژه‌های قائم، قیوم، قیوم، قیام نیز در لغت آمده‌اند که بعضی با قوام یکسان هستند. چنان که قیوم نیز هر چند در لغت نیامده، ولی در بعضی آثار و ادعیه دیده می‌شود. در این میان قیام و قیوم نام خداوند به شمار می‌آیند، ولی قیوم و قوام به یک معنی هستند؛ بنابراین آنچه بعضی گفته‌اند که قوام غیر از قیوم است، در نتیجه مرد هم قیوم بر زن نیست، ناشی از آگاهی اندک از لغت است، در لغت نیز گفته شده: «قیوم المراه: زوج‌ها، کان‌ها یقوم بامرها و مایحتاج الیه». جز آنکه قیوم در اصطلاح «متأخر» فقهی نوعی از سرپرستی است که در جهت رعایت حال ناتوانان، خردسالان و محجوران از تصرف در اموال، اعمال می‌شود و یا مواظبت و نظارتی که بر موقوفات می‌شود، اما قیوم بودن مرد بر زن از این گونه نیست، چنان که قیوم بودن شوهر مرتبه‌ای را برای او نمی‌رساند و فرودستی زن را دلالت ندارد؛ بلکه می‌توان گفت که قیوم در اصطلاح فقهی نیز به طور لزوم به معنای فرودستی طرف مقابل قیوم نیست و درباره اطفال، غایبان، قاصران و محجوران نیز نمی‌توان برتری ارزشی قیوم را برایشان ادعا کرد؛ بنابراین قیوم بودن فقط به معنای قیام به انجام وظایف سرپرستی است، اما برتری داشتن یا نداشتن از نشانه‌های بیرونی باید به دست آید.

۲.۲. معنای فقهی

یکی از مباحث اساسی که در جوامع علمی و فرهنگی متفکران و اندیشمندان به آن توجه کرده‌اند، موضوع «حقوق و شخصیت زن» است. همواره زنان در جوامع بشری از شان و حقوق خود دور مانده‌اند و حتی منزلت انسانی آنان با تردید روبه‌رو شده است. جایگاه و شخصیت زن در فرهنگ هر جامعه، نشان‌دهنده میزان اهمیت و منزلت زنان در آن جامعه است. مکاتب دینی و سیاسی درباره حقوق زن، نظرات مختلفی را بیان کرده‌اند. در میان این مکاتب، مکتب انسان‌ساز و جامع‌نگر اسلام که قوانین آن از سرچشمه زلال وحی سرچشمه گرفته است با نگرشی فراگیر و با در نظر گرفتن همه ویژگی‌های زنان، منزلت و کرامت والایی را برای آنان قایل شده است. به طور مسلم از نظر تکوینی تفاوت‌های حکیمانه‌ای میان زن و مرد وجود دارد، اما در عین حال بین حقوق و تکالیف زن و مرد نوعی تعادل برقرار است. مخاطب اصلی آیات الهی و شریعت مقدس، همان «حقیقت آدمی» و «انسانیت انسان» است؛ و جنسیت او جایگاهی اساسی و اصلی ندارد اگر چه برای رسیدن به هدف، گاه به صورت تبعی مورد توجه قرار گرفته باشد و هیچ‌گاه تفاوت‌های حقوقی و حکمی بر وجود تفاوت در هویت انسانی «جنس زن» و «جنس مرد» دلالت نمی‌کند. همان‌گونه که در لابه‌لای آیات قرآنی نمونه‌های فراوانی در این خصوص به چشم می‌خورد.

«یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجلاً کثیراً و نساءً»^۱ ای مردم، بترسید از نافرمانی خدا، آن خدایی که همه شما را از این تن و نفس واحد آفرید و هم از آن جفت او را خلق کرد و از آن دو نفر خلقی بسیار از مرد و زن در اطراف عامل برانگیخت.

آنچه در این نوشتار می‌خوانید، بررسی معناشناختی و تحلیل واژه قوام در آیات قرآنی است که از آن در کنوانسیون‌ها و اسناد بین‌المللی به‌عنوان ظرف استقرار تبعیض علیه زنان و مصداقی از مصادیق تبعیض یاد شده است. آیه قوامیت از مهم‌ترین آیات مربوط به مسئله زن و حقوق اوست که کم‌وبیش نگاه اسلام را به‌عنوان داعیه‌دار برترین آیین ترقی و تکامل انسان، به زن نشان می‌دهد. فهم درست این آیه، تأثیر بسزایی در بازنمایی نگاه قرآن کریم به «زن و حقوق زن» دارد.

در آیه شریفه: «الرجال قوامون علی نساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم فالصاحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله» بسیاری از مفسران قرآن معتقدند که این آیه فقط بیانگر برتری مردان بر زنان است و چون این برتری در زمان‌های دور از جهت موقعیت اجتماعی و اقتصادی امری آشکار و از هنجارهای ثابت جامعه بود، چندان شگفت‌انگیز نبود. بعضی معتقدند که منظور آیه این است که مردان حامی زنان هستند. بعضی می‌گویند: برتری مردان بر زنان را در تمام شئون نشان می‌دهد، بنابراین از آن به وجوه تبعیض در لابه‌لای نصوص دینی در حق زنان حکم کرده‌اند و در واقع آن را به روابط اجتماعی تعمیم داده‌اند.

۳.۲. معنای حقوقی

در میان کسانی که قوامیت را به معنای ریاست و سرپرستی مرد بر خانواده دانسته‌اند، سه رویکرد کلی وجود دارد: برخی از نظریه‌پردازان قوامیت و به عبارتی ریاست مرد بر خانواده را حقی دانسته‌اند که خداوند به مرد اعطا کرده است. بر اساس این دیدگاه مرد در اعمال یا عدم اعمال این حق و حتی واگذاری آن آزاد خواهد بود. در مقابل دیدگاه فوق بسیاری از محققان قوامیت مرد بر خانواده را وظیفه‌ای می‌دانند که بر عهده مرد گذاشته شده است. بر اساس این دیدگاه ریاست خانواده حقی نیست که به مرد داده شده و زن از آن محروم شده باشد؛ بلکه به اجرای یک وظیفه اجتماعی شبیه است و ملزم به اجرای آن است و فقط در صورت عدم توانایی او بر انجام این وظیفه در مواردی مانند: حجر یا سفه، این مسئولیت از او سلب خواهد شد.

دکتر کاتوزیان با نگرشی متفاوت ریاست مرد را وضعیتی شبیه حضانت می‌داند که از یک‌سو چه در ارتباط با همسر (قوامیت) و چه در ارتباط با فرزندان (ولایت) تکلیفی در جهت حمایت، نظارت و حفظ مصلحت خانواده است و از دیگر سو با در نظر گرفتن امتیازات ناشی از این اقتدار قانونی و روان بودن ممانعت دیگران از آن چهره‌ای از حق به خود می‌گیرد؛ بنابراین ریاست مرد بر خانواده به‌صورت آمیزه‌ای از حق و تکلیف جلوه‌گر می‌شود.

۳. ریاست خانواده

ریاست شوهر در مسائلی که مربوط به اداره خانواده است، هم شرعی است و هم قانونی. بر اساس قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، پس از انعقاد قرارداد نکاح، هر یک از زوجین حقوق و تکالیفی در مقابل یکدیگر پیدا خواهند نمود و در ماده ۱۱۰۵ به‌صراحت، ریاست بر خانواده را از ویژگی‌ها و مسئولیت‌های شوهر بیان کرده است. قرآن کریم به‌صراحت، ریاست بر خانواده را از خصایص شوهر بیان کرده است: «الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم» مردان سرپرست زنان هستند، به‌خاطر برتری‌هایی که خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به‌خاطر نفقه‌ای که از اموالشان به زنان می‌پردازند.

خداوند متعال در آیه فوق، حق ریاست بر خانواده و سرپرستی و تدبیر امور خانواده را به دلیل برتری‌های طبیعی جنس مرد، به او سپرده است و در مقابل، مرد مکلف شده است که مخارج و هزینه زندگی مشترک را تأمین نماید. آیه یاد شده بعد از آنکه اصل سرپرستی و ریاست شوهر را بیان می‌کند، به حکمت یا علت این امتیاز و حق اشاره می‌کند و می‌فرماید: «بما فضل الله

^۱ آیه ۱- سوره نسا

بعضهم علی بعض^۱؛ یعنی این سرپرستی به خاطر تفاوت‌هایی است که خداوند از نظر آفرینش روی مصلحت نوع بشر، میان آنها قرار داده است و بلافاصله در مقابل چنین حقی، تکلیفی را به عهده شوهر قرار می‌دهد و می‌فرماید: «و بما انفقوا من اموالهم»^۲؛ یعنی این سرپرستی به خاطر تعهداتی است که مردان در مورد انفاق کردن و پرداخت‌های مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند.

باید توجه داشت که این برتری جنس مرد بر زن در ریاست و اداره خانواده، از حیث وزن انسانی و اجتماعی او نیست، بلکه بر اساس مصلحت اجتماعی و از باب خاصیت‌های طبیعی و فطری زن و مرد است. قرآن کریم هیچ نقشی برای جنسیت، در برتری و کرامت انسانی، قائل نشده است. زن و مرد به خاطر زن بودن یا مرد بودن، بر دیگری امتیاز ندارد و هر دو از نظر آفریدگار جهان، انسان‌اند و از حقوقی برخوردار. قرآن کریم می‌فرماید: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکرٍ و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم»^۳

در این آیه، ابتدا به اجتماع کوچک و بنیادین، شامل زن و مرد و ظهور تناسل، اشاره شده و پس از آن، بنای اجتماعات بزرگ‌تر را که از تیره‌ها، قبیله‌ها و طایفه‌ها به وجود می‌آید، بیان شده است. در آخر آیه نیز روشن می‌شود که اسلام به هیچ یک از برتری‌های ظاهری که تنها در زندگی مادی سودمند است، اعتنایی ندارد و برتری به معنی کرامت و فضیلت که اسلام به آن اهمیت می‌دهد، فقط «پرهیزگاری» است هر کجا باشد (در زن یا مرد یا ملت‌ها)

علامه طباطبایی قدس سره در تفسیر آیه «الرّجال قوامون...» چنین آورده است: «خداوند متعال در کتاب کریمش بیان کرده که مردم همگی و بدون استثنا، چه مردان و چه زنان، شاخه‌هایی از تنه یک درخت‌اند و اجزای هستند که برای طبیعت واحد بشریت و مجتمع در تشکیل یافتن، محتاج به همه این اجزاست. همان مقدار که محتاج جنس مردان است، محتاج جنس زنان خواهد بود؛ همچنان که فرمود: «بعضکم من بعض» (همه از همید). این حکم عمومی، منافات با این معنا ندارد که هریک از دو طایفه زن و مرد خصلتی مختص به خود داشته باشد؛ مثلاً نوع مردان، دارای شدت و قوت باشند و نوع زنان، دارای رقت و عاطفه. چون طبیعت انسانیت هم در حیات تکوینی و هم اجتماعی‌اش نیازمند به ابراز شدت و اظهار قدرت و هم محتاج به اظهار مودت و رحمت است... این دو خصلت، دو مظهر از مظاهر جذب و دفع عمومی در مجتمع بشری است؛ روی این حساب، دو طایفه مرد و زن از نظر وزن و از نظر اثر وجودی باهم متعادل‌اند؛ همچنان که افراد طایفه مردان با هم اختلافی در شئون طبیعی و اجتماعی دارند سپس می‌توان گفت؛ بلکه باید گفت که این است آن حکمی که از ذوق مجتمع سالم و دور از افراط و تفریط منبث می‌شود. از ذوق مجتمعی که طبق سنت فطرت تشکیل شده، عمل می‌کند و از آن منحرف نمی‌شود.»

رسول اکرم (ص) فرمود: «کُلُّکُمْ رَاعٍ و کُلُّکُمْ مَسْئُولٌ فَالامامُ رَاعٍ و هو مَسْئُولٌ والرّجُلُ رَاعٍ علی اهله و هو مَسْئُولٌ والمرأَةُ رَاعِيَةٌ علی بیت زوجها و علی ولده فکُلُّکُمْ مَسْئُولٌ عن رعیة»؛ همه شما به سهم خود، سرپرست و نگهدارنده هستید و همگی نسبت به آنچه عهده‌دار شده‌اید، مسئولید. زمامدار و امام مسئول ملت، مرد مسئول خانواده، و زن مسئول امور منزل و فرزندان است و هر کس به اندازه ریاستی که دارد، مسئول و به انجام وظایفی که خداوند به عهده‌اش گذاشته، موظف است.

بنابراین، اصل اعطای ریاست خانواده به شوهر، از دیدگاه قرآن و روایات، جای تردید نیست. سرپرستی مرد نسبت به خانواده در تمام کشورهای جهان مورد قبول بوده و زنان اندیشمندان نیز از این امر، خشنودند.

۱.۳. معنای لغوی

معنای لغوی واژه ریاست نیز در معنای حقوقی مستتر است و این همانا مدیریت زوج بر شئون خانواده از جمله زوجه است.

۲.۳. معنای فقهی

معنای لغوی دو واژه «الرّجال» و «النساء» تقریباً روشن است که به معنای مردان و زنان است؛ ولی مقصود از این دو واژه در آیه روشن نیست و مفسران و فقها درباره آنها اختلاف نظر دارند.

^۱ آیه ۳۴-سوره نسا

^۲ آیه ۱۳-سوره حجرات

برخی الف و لام در «الرجال» و «النساء» را الف و لام جنس دانسته و گفته‌اند: مقصود از رجال و نساء در این آیه جنس مرد و زن است. شیخ طوسی در تبیین همین قول را قبول کرده است. ایشان با بیان شأن نزول آیه می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» یعنی مردان نسبت به تأدیب و تدبیر امور زنان، قیّم آنها هستند که خداوند مردان را از نظر عقل و رأی (درایت) نسبت به زنان فزونی و برتری داده است. نیز مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان معتقد است: «معنای آیه این است که مردان بر زنان مسلط هستند و قوامیت دارند و سرپرست آنان در تدبیر زندگی و تربیت و تعلیمشان هستند.»

۳.۳. معنای حقوقی

شناسایی و تعیین ماهیت هر چیز در گروه مطالعه دقیق و درک صحیح مفهوم آن است، اینک باتوجه به آنچه در بحث پیشین آوردیم، به این پرسش اساسی می‌پردازیم که ریاست بر خانواده، حق و اختیار قلمداد می‌شود یا این که به‌عنوان یک وظیفه و تکلیف است؟ و از سوی دیگر آیا واجد خصوصیت امری و غیر قابل تخلف است یا قاعده‌ای با ویژگی تکمیلی و تخلف پذیر است؟

به نظر می‌رسد که ریاست بر خانواده، از نظر طبیعت حقوقی، وضعیتی مشابه حضانت دارد. چرا که در وهله نخست، چه در ارتباط با همسر (قوامیت) و چه در ارتباط با فرزندان (ولایت) تکلیفی در جهت حمایت، نظارت و حفظ صلاح و مصلحت خانواده و اعضای آن به شمار می‌رود و از امور مربوط به نظم عمومی است، زیرا مواد قانونی ناظر به آن (مواد ۱۱۰۵، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱ قانون مدنی) دارای جنبه امری است و چنان که گفته‌اند، در مواردی که قانون به دلیل اهمیت مصلحت مورد نظر قانون‌گذار، اراده اشخاص را نادیده گرفته و جنبه امری یافته، موقعیت ناشی از آن، حکم (تکلیف) نامیده می‌شود. اما در مرحله بعد و با در نظر گرفتن اختیارات و امتیازات ناشی از این اقتدار قانونی و روا نبودن ممانعت و مزاحمت دیگران با آن، چهره‌ای از حق به خود می‌گیرد و در نهایت ریاست مرد بر خانواده به صورت آمیزه‌ای از حق و تکلیف جلوه‌گر می‌شود.

نتیجه مهمی که در این جا به دست می‌آید، این است که مسئولیت مدیریت و ریاست بر خانواده به لحاظ جنبه امری و تکلیفی قابل اسقاط یا واگذاری نیست، بنابراین زوجین نمی‌توانند با انعقاد قرارداد خصوصی یا شرط ضمن عقد، این موقعیت را نادیده انگارند یا از اقتدار قانونی آن بکاهند و یا قلمرو آن را محدود سازند. برخی از فقها نیز به این حقیقت اعتراف کرد و معتقد بوده‌اند که واگذاری اختیارات از سوی شوهر به زن، مخالف «الرجال قوامون علی النساء» (ریاست مرد) است و در این باره به این روایت استدلال کرده‌اند که از امام باقر علیه‌السلام سؤال شد که مردی به همسرش می‌گوید: اختیار کار تو با خودت است. امام علیه‌السلام فرمودند: چگونه این ممکن است، درحالی که خداوند می‌فرماید: (الرجال قوامون علی النساء) این گفته مرد ارزشی ندارد.

۴. حق مسکن و آثار آن بر روابط زوجین از منظر فقه و حقوق ایران

هدف اصلی نکاح این است که زن و مرد به‌واقع تشکیل خانواده بدهند رسیدن به این هدف با جدایی آنان امکان‌پذیر نیست و با این که ازدواج تنها به‌منظور ایجاد رابطه‌ی جنسی بین زن و شوهر به وجود نمی‌آید، به طور معمول، این رابطه مهم‌ترین هدف آن است و زن و شهر از نظر اخلاقی و حقوقی، مکلف به حفظ رابطه‌ی جنسی با همسر خود و سکونت مشترک با او هستند.

اما در خصوص این که مسکن مشترک به اراده‌ی چه کسی تعیین می‌شود، طبق ماده‌ی ۱۱۴ قانون مدنی: «زن باید در منزلی که شوهر تعیین می‌کند، سکنی نماید مگر این که اختیار تعیین مسکن به زن داده شده باشد». منظور از سکونت در منزلی که شوهر تعیین می‌کند آن است که زن محل زندگانی خود را در منزلی قرار دهد که شوهر معین کرده است. شوهر می‌تواند منزلی را که معین نموده است هر چند مرتبه که بخواهد، تغییر دهد. اما در هر صورت زن باید در منزلی که شوهر اختیار می‌کند سکونت نماید، اگر چه در شهر دیگر باشد.

استثنائات وارد بر این ماده موارد ذیل است:

۱. هرگاه اختیار تعیین مسکن به زن داده شده باشد که در این صورت مرد مکلف است در منزلی که زن تعیین می‌کند سکونت نماید.

۲. ماده‌ی ۱۱۱۵ قانون مدنی نیز اشعار می‌دارد: «اگر بودن زن با شوهر در یک منزل متضمن خوف ضرر بدنی^۱ یا مالی^۲ یا شرافتی^۳ برای زن باشد، زن می‌تواند مسکن علی‌حده اختیار کند^۴ و در صورت ثبوت مظنه‌ی ضرر مزبور، محکمه حکم بازگشت به منزل شوهر نخواهد داد و مادام که زن در بازگشت به منزل مزبور معذور است، نفقه بر عهده شوهر خواهد بود». چه‌بسا امکان دارد وجود زن و مرد در یک منزل موجب مخاطراتی شده و حتی به ضرر حیات زن تمام شود و یا این که خسارات مالی یا شرافتی در برداشته باشد. البته در چنین وضعیتی صلاح نیست که این دو نفر را مجبور به سکونت در یک منزل نمایند. پس اگر زن در چنین حالتی منزل را ترک نمود، به‌موجب قانون، نفقه وی بر عهده شوهرش است و این عمل زن نشوز نخواهد بود.

پس هرگاه شوهر برای بازگشت زن به مسکن مشترک به دادگاه مراجعه نماید، دادگاه مظنه‌ی ضرر را بررسی می‌کند و اگر احتمال ضرر بدنی، مالی یا شرافتی به اثبات برسد، حکم به بازگشت زن به مسکن مشترک نخواهد داد. به‌رحال اگر به علت فوق، زن از سکونت در مسکن مشترک امتناع کند، وظیفه خاص شوهر که پرداخت هزینه زندگی زن است، باز هم بر عهده شوهر خواهد بود. همچنین ماده‌ی ۱۱۱۶ قانون مدنی در این باره مقرر می‌دارد: «مادام که محاکمه بین زوجین خاتمه نیافته، حل سکونای زن به تراضی طرفین معین می‌شود و در صورت عدم تراضی، محکمه با جلب نظر اقربای نزدیک طرفین، منزل زن را معین خواهد نمود. در صورتی که اقربای نباشند، خود محکمه، محل مورد اطمینانی را معین خواهد کرد».

۱.۴. از منظر فقه

یکی از موضوعات مهمی که بعد از ازدواج زوجین پیش می‌آید، تعیین محل سکونت مشترک است. خانواده از زمانی به‌طور جدی آغاز می‌شود که زن و شوهر زیر یک سقف بروند و زندگی مشترک خود را آغاز کنند. تهیه مکانی برای زندگی خانواده، لازمه شروع زندگی مشترک است و آغازی برای تشکیل نهاد مقدس خانواده که پایگاه مهرورزی، ایثار و عطف است. در این مسئله میان فقهای شیعه و عامه هیچ مخالفی وجود ندارد. مفید هم به آن تصریح کرده است. اطلاقاتی که نفقه زن را بر شوهر واجب کرده است شامل تمام هزینه‌های متعارف همسر و از جمله مسکن می‌شود.

آیه شریفه «اسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم»^۵ است. سیاق این آیه هرچند در مورد زن مطلقه است؛ ولی در مورد زوجه به نحو اولویت دلالت دارد. آیه شریفه: «لا تخرجوهن من بیوتهن»^۶ که بر عدم جواز اجبار زن مطلقه بر خروج از منزل شوهر سابق دلالت دارد بطریق اولی شامل زوجه هم می‌شود. ممکن است در این استدلال مناقشه شود که مفاد این آیه آن است که اگر زن در منزل شوهر اقامت دارد نباید وی را بیرون کرد؛ ولی این که زوجه حتماً باید در منزل شوهر اقامت کند؛ از آیه استفاده نمی‌شود. از این مناقشه می‌توان پاسخ داد که در این آیه نفرموده؛ زنان را از خانه شوهر بیرون نکنید؛ بلکه با اضافه ضمیر «بیوت» به «هن» فرموده است: «زنان را از خانه خودشان بیرون نکنید»؛ این تعبیر روشن می‌کند خانه‌ای که زن در آن زندگی می‌کند هر چند به شوهر تعلق دارد؛ ولی از نظر قرآن، منزل و خانه مسکونی زن همین خانه شوهر است؛ این تعبیر

^۱ خوف ضرر بدنی، عبارت است از: «بیم زن از آزار و اذیت و ضرب و قتل که از طرف شوهر مستقیم یا غیرمستقیم نسبت به او اعمال می‌شود»

^۲ خوف ضرر مالی، عبارت است از: «بیم زن است که در اثر تهدید از طرف شوهر ناچار شود معاملاتی انجام دهد. بیم زن از این که شوهر اثاثیه یا جهیزیه او را می‌دزدد و یا از او می‌گیرد کافی نخواهد بود، زیرا زن می‌تواند آن‌ها را به دیگری بسپارد و یا از خانه خارج نماید.»

^۳ خوف ضرر شرافتی، عبارت است از: «بیم زن است از آن که در اثر دادوفریاد و فحش‌های ناموسی از طرف شوهر، توجه همسایگان و عابرین جلب شود و آبروی زن بریزد و یا آن که شوهر افراد ناشایست را به منزل بیاورد و زن بیم داشته باشد که آمدورفت آنان موجب هتک حرمت وی از نظر اجتماع شود.»

^۴ علی‌حده در لغت به معنای جداگانه است و مسکن علی‌حده از جمله اصطلاحات حقوقی و به معنای مسکن جداگانه است. به‌موجب ماده ۱۰۰۵ قانون مدنی، اقامتگاه زن شوهردار همان جایی است که شوهر در آن زندگی می‌کند، اما در شرایطی زن می‌تواند مسکن علی‌حده اختیار کند که در ادامه

توضیح داده شده است

^۵ آیه ۶ - سوره طلاق

^۶ آیه ۱ - سوره طلاق

نشان می‌دهد که منزل و مسکن محل زندگی زن، تا شوهر دارد و حتی پس از طلاق رجعی، جز خانه‌ای که شوهر برایش فراهم می‌کند نیست.

با جست‌وجو در کتب مختلف حقوقی و فقهی متوجه شدیم روایات متعددی که می‌گویند زن مطلقه بائن از نفقه و حق سکنی برخوردار نیست بر بهره‌مندی مطلق رجعی و با اولویت بهره‌مندی زوجه از این حق دلالت دارند. سیره متشرعه از آغاز اسلام تا کنون بر این امر بدیهی مستقر بوده که زن همیشه در منزل شوهر اقامت می‌کرده و هیچ‌گاه مرد از تأمین منزل برای زن خود استنکاف نمی‌ورزیده است. ولی جای این سؤال وجود دارد که چرا چنین مسئله مهم، در روایت به طور روشن و صریح مطرح نشده و کلامی از پیامبر اکرم (ص) و معصومین (ع) در مورد این که تأمین مسکن زن بر عهده شوهر اوست وارد نشده است. پاسخ این است که علت آن مطرح نبودن سؤال است؛ یعنی این مسئله جزو واضحات و بدیهیات زندگی در آن دوره بوده و شرع همراه تازه‌ای مطرح نکرده است. از این رو مطرح‌شدن چنین چیزی در کلام شارع لغو بوده است. این نکته روشن می‌کند که همیشه نباید احکام شریعت را در گفتار معصومین جستجو کرد؛ بلکه شرایط اجتماعی نیز می‌تواند در تبیین احکام شریعت گویا باشد از «حیث سکنتم» در آیه شریفه: «اسکنوهن...» استفاده شده که اگر مردی بادیه‌نشین است و در چادر زندگی می‌کند لازم نیست به منزل دارای ساختمان در شهر منتقل شود. یعنی حتی اگر شئون زن هم ایجاب کند مرد می‌تواند به همان شرایط قبلی‌اش اکتفا کند. ولی این برداشت قابل مناقشه است؛ زیرا قید «من وجدکم» روشن می‌کند که ملاک میزان وجدان و توانایی است و در صورت توانایی باید مطابق متعارف و معروف مسکن فراهم کند.

فقها نیز در مورد حق زوج در انتخاب مسکن زوجه بحث‌هایی داشته‌اند که سعی شد در حد توان بیان گردد. تأمین مسکن به صورت تملیک یا عاریه یا اجاره برای زن نیز به نحوی که شایسته زن باشد بر مرد به اتفاق همه فقهای اسلام واجب است. برخی از فقها گفته‌اند شوهر لازم است زن را در منزلی مستقل که دارای مرافق و سرویس مستقل باشد سکنی دهد. دلیل آنان:

۱. اصل معاشرت به معروف که آیه شریفه به آن فرمان داده است.
۲. آیه شریفه: «وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْنَّ» نیز هر گونه تضییق و ایجاد تنگنا در زندگی برای زوجه را منع کرده است.

ولی به نظر صاحب جواهر اگر نداشتن مسکن مستقل عادت و متعارف باشد و ضرری هم بر زوجه وارد نکند نمی‌توان آن را لازم شمرد. زیرا در این صورت این اقدام خلاف معاشرت به معروف و موجب تضییق نخواهد بود.

ادله زیر بر وجوب انتقال و اقامت زن در منزل شوهر قابل استدلال است:

الف- اجماع: اجماع فقهای شیعه بلکه فقهای اسلام که حضور زن در منزل شوهر را از مقومات تمکین محسوب کرده و استنکاف وی از حضور در خانه شوهر بدون اذن او را مصداق نشوز می‌دانسته‌اند. پاسخ آن است که: آن چه اجماعی است لزوم تمکین است و اگر زن در منزل خود شرایط تمکین را فراهم کند خلاف اجماع نخواهد بود؛ فرض دیگر این است که زن در منزل خود ساکن باشد و تنها برای استمتاع به منزل شوهر برود.

تأمین مسکن از سوی زوج به این معنی است که منزل مشترک زوجین منزل زوج است و اقامت زوجین در منزل زوج خواهد بود. تأمین مسکن حق زوجه است؛ و تأمین مسکن توسط زوج به این معنی است که زن در منزل خود که باید توسط شوهر تأمین شود زندگی می‌کند.

ب- سیره مسلمین: سیره مسلمین در طول تاریخ اسلام که زن همیشه در منزل شوهر سکونت می‌کرده و هیچ‌گاه از انتقال از منزل پدری یا منزل متعلق به خود به منزل شوهر خودداری نمی‌کرده است. ممکن است جریان سیره به این جهت بوده که به دلیل دیگری در آن دوره مطرح نبوده است. به عبارت دیگر وجود این سیره کاشف از تشریحی الزامی در این خصوص نمی‌باشد.

ج- آیات قرآن: امر «اسکنوهن» در آیه شریفه: «اسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم»، بر این که مرد باید زن را در منزل خود سکنی دهد دلالت دارد. این آیه تکلیف مرد را بیان کرده است و در مقام بیان تکلیف زن و این که حتماً زن هم باید در منزل شوهر ساکن شود نیست؛ همان‌طور که اگر گفته شود: «شریک باید شریکش را در محل کسب اقامت دهد». این جمله

تکلیفی را برای شریک دیگر برای اقامت ایجاد نمی‌کند. موید این امر سیاق آیه است که در مورد مطلقه بوده و در صدد بیان این نکته است که مرد همچنان نسبت به تأمین مسکن مطلقه رجعی وظیفه دارد.

آیه: «الرجال قوامون علی النساء» که بر تسلط مرد بر شئون زن و از جمله تعیین محل اقامت زن دلالت دارد. پاسخ: قوام بودن مردان به معنای تسلط آنان بر زنان از نوع تسلط مولی بر کنیز خود که همه شئون زن در اختیار مرد باشد نیست؛ بلکه به معنی مسئولیت مرد در قیام به مصالح زن است. بلی، از این آیه می‌توان فهمید که اگر اقامت زن در منزل تعیین شده از سوی شوهر تنها راه تحقق مصلحت زن باشد وی باید مطابق این آیه قبول کند؛ ولی این مورد اخص از مدعای کلی تبعیت دائمی زن در امر مسکن است. ان‌قلت: اگر ثابت شود که در عرف زمان شارع زوج بر زوجه در تعیین مسکن تسلط داشته و اختیار به دست او بوده می‌توان از آن تأیید شارع را استفاده کرد؛ زیرا اگر شارع این تسلط را قبول نداشته باشد باید با آن مخالفت می‌کرد؛ زیرا عدم مخالفت شارع با آن موجب تسلیط حرام و تضييع حق زن است؛ به عبارت دیگر سکوت شارع تقریر آن خواهد بود. ممکن است شارع محذوری در مخالفت داشته است. یعنی شرایط اجتماعی اجازه نمی‌داده که با آن مخالفت کند؛ زیرا مخالفت با آن در آن شرایط موجب اختلاف در خانواده و سست شدن ارکان خانواده می‌شده است. به عبارت دیگر عدم مخالفت شارع به خاطر شرایط ثانوی و عرضی بوده و نمی‌تواند موافقت ذاتی شارع را با آن در هر شرایطی ثابت کند. میرزای قمی (ره) به همین نکته با این بیان که تسلط بر زوجه مقتضای زوجیت است اشاره کرد و گفته است: «و مقتضى الزوجية التسلط علی الزوجة فی تعیین النفقة و السکنی.»

مقتضای زوجیت تأمین نفقه و مسکن است؛ اما کیفیت تأمین در این بیان نهفته نیست؛ یعنی همان‌طور که ممکن است قائل شویم مرد باید پولی را برای تأمین غذا به زن بدهد تا او باسلیقه خود غذایش را تا قائل شویم مرد باید پولی را برای تأمین غذا به زن بدهد تا او باسلیقه خود غذایش را تهیه کند در این جا هم شوهر باید هزینه تأمین مسکن را بپردازد تا زن خود منزل مسکونی‌اش را انتخاب کند. حرمت خروج زوجه از منزل زوج بدون اذن وی نیز بر لزوم اقامت وی در منزل زوج دلالت دارد. در مقنعه به این حکم با جمله خرجت من منزله اشاره کرده است: «فإن نشزت الزوجة علی بعلها و خرجت من منزله بغیر اذنه سقط عنه نفقتها و کسوتها.»

۲.۴. از منظر حقوق

فلسفه قانون و قانون‌گذاری، نظام بخشیدن به روابط انسان‌ها در محیط مشخصی است که از آن تحت عنوان جامعه یاد می‌شود. براین اساس، تحقق بی‌نظمی در به اجرا در آمدن برخی قوانین، نقض غرضی است که از سوی قانون‌گذار، انتظار نمی‌رود. خانواده، اساسی‌ترین عنصر یک نظام اجتماعی است که کوچک‌ترین تصمیمات در نحوه موجودیت آن، تأثیر مستقیم بر نظام اجتماعی آن جامعه بر جای خواهد گذارد. بدین جهت هر چند قانون‌گذاری در هر زمینه‌ای که باشد از مهم‌ترین مسائل محسوب می‌شود؛ ولی حوزه مسائل خانواده از حساسیت خاصی برخوردار است. قانون‌گذار باید ضمن اشراف به تمام مسائل عرفی و عقلی و حواشی موضوع، آثار و عواقب اجرای مقررات را نیز پیش‌بینی و راهکارهایی مناسب در نظر گیرد. به‌خصوص آن که در قلمرو مسائل خانواده به دلیل وجود روابط احساسی و عاطفی که لازمه استمرار روابط حسنه بین ارکان یک خانواده است، وضع قوانین بی‌روح و خشک قانونی، مؤثر واقع نخواهد شد. متأسفانه وضع و به‌اجرا گذاشتن برخی قوانین ناهماهنگ در قلمرو حقوق خانواده بدون اعتنا به آثار و عواقب قوانین مصوبه بر موجودیت خانواده، ضربات جبران‌ناپذیری بر پیکر نحیف خانواده نوبنیاد و در نهایت جامعه جوان ایران وارد آورده است.

قانون‌گذاری در امور خانواده، در سال‌های اخیر از مشکلات عمده‌ای برخوردار بوده از جمله:

۱. ورود ناسنجیده در مسائل حقوقی زوجین و تقنین قوانین متأثر از جریان‌های افراطی و تفریطی.
۲. وضع قوانین نامأنوس با عرف و تحولات روز جامعه ایران به‌خصوص که از دیرباز قانون‌گذار ایران سعی در تطبیق قوانین با شرع انور اسلام و تجربیات حقوق ملل دیگر داشته که در این بین گهگاه از عرف حاکم بر جامعه ایران غافل مانده است.

وضع قوانین انعطاف‌ناپذیر و عدم تمایل به اعطای اختیارات کنترل شده به قضات که بتوانند با درک صحیح منشأ اختلافات در جهت حفظ موجودیت خانواده به‌عنوان بالاترین مصالح، به قضاوت بنشینند. هر چند در مواردی دخالت قانون‌گذار کاملاً به جا

و شایسته بوده و گامی مهم در جهت ایجاد تعادل در روابط زوجین محسوب می‌شود؛ ولی به رسمیت‌شناختن این امتیازات مطلق و بی‌قیدوشرط برای بانوان، بدون لحاظ انگیزه‌های اعمال چنین حقوقی از سوی آنان، مصادیق فراوانی از سوءاستفاده از حق را در محاکم ما به وجود آورده است. به‌عنوان مثال: تصویب ماده‌واحد الحاق یک تبصره به ماده (۱۰۸۲) قانون مدنی مصوب ۷۶/۴/۲۹ در خصوص به روز محاسبه کردن مهریه بانوان از اقدامات ماندگار قانون‌گذار در جهت حمایت از حقوق بانوان بود؛ ولی متأسفانه از سوی عده‌ای از بانوان به‌صورت نادرست و با انگیزه‌های سوء چون تحقیر و تأدیب شوهر، و گاه اعمال فشار بر وی برای کسب اختیارات غیر منطقی و عرفی، استفاده شد، که نتیجه حاصل، در تعارض آشکار با ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی (که ریاست خانواده را از خصایص شوهر می‌داند) و اصول قانون اساسی بوده و هست.

با این مقدمه به موضوع پرونده‌ای اشاره می‌کنیم که نه‌تنها مبتلا به یکی از موکلین بوده، بلکه امروزه در جامعه ایرانی عده زیادی با این موضوع که دانسته یا ندانسته! ساخته‌وپرداخته قانون‌گذار است دست‌وپنجه نرم می‌کنند، هر چند که خود نیز بی‌تقصیر نبوده‌اند. عرف و رسوم حاکم بر جامعه، ظاهراً حکایت از: تعیین مهریه‌های بسیار سنگین مذموم دانستن چانه‌زنی در مورد تعهدات عقد نکاح و اینکه مهریه را که داده و که گرفته، بالاخره دختر با لباس سفید به خانه شوهر می‌رود و با لباس سفید بیرون می‌آید و جملاتی از این دست، دارد. گویی با تجاهر، تساهل، تسامح و خیر تلقی کردن نکاح، از نظر قانونی، تعهدات در درجه نازلی قرار می‌گیرد. درحالی‌که صحبت‌هایی از این دست با منطبق حقوق سازگار نبوده و به درخواست متعهدله، محاکم متعهد را ملزم به انجام تعهدات خواهند نمود؛ بنابراین تعارض فرهنگ و قانون را که هر کدام به‌نوعی لازم‌الاتباع هستند، در حجم عظیم پرونده‌های قضایی متشکله به‌روشنی می‌توان دید. موضوع دقیق بحث این مقاله در خصوص حدود اعمال ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی است که مقرر می‌کند: «زن می‌تواند تا مهر به او تسلیم نشده از ایفاء وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند مشروط بر اینکه مهر او حال باشد و این امتناع مسقط حق نفقه خواهد بود.» متأسفانه دادگاه‌های خانواده به صرف ظاهر ماده مذکور دعوی الزام به تمکین اقامه شده از سوی زوج را محکوم به رد دانسته و بدون توجه به حدود اعمال این حق از سوی زوجه، موجبات تضییع حقوق زوج را فراهم می‌آورند.

درحالی‌که به نظر می‌رسد تا زمانی که قانون‌گذار در جهت هماهنگ‌کردن قوانین خانواده با عرف و ایجاد شرایطی برای اعمال چنین حقوقی، دست به اصلاحاتی نزده، دادرسان محاکم باید بر اساس تکلیف مقرر در اصل یک‌صد و شصت و هفتم قانون اساسی با بهره‌گیری از منابع فقهی که عمده مقررات راجع به خانواده متأثر از آن است احکام منصفانه‌تری را صادر نمایند. از نظر حقوقی در خصوص حدود اعمال ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی از سوی زوجه و به‌تبع آن حقوق و تکالیف زوج، به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد:

در هیچ یک از قوانین مدنی، حمایت خانواده و رویه قضایی تصریحی در خصوص تأثیر اثبات اعسار و پرداخت اقساط مهریه از سوی زوج، بر حق حبس زوجه، وجود ندارد؛ ولی غالب حقوق‌دانان نظر بر عدم ساقط شدن حق حبس زوجه در صورت تحقق شرایط فوق‌الذکر داده‌اند. مشهور فقها هم نظر بر عدم سقوط حق حبس در صورت اعسار زوج داشته‌اند؛ هر چند که در این بین نظرات شاذی هم وجود داشته است؛ اما به نظر می‌رسد با عنایت به نکات ذیل، اگر نتوان سقوط کلی حق حبس زن را ثابت کرد، در منتفی بودن عدم تمکین عام نباید تردید به خود راه داد.

اولاً: رویه معمول حاکم در دادگاه‌ها تجویز عدم تمکین مطلق زوجه در صورت اعمال حق حبس مذکور در ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی است. این در حالی است که، هم فقهاء و هم حقوق‌دانان حق حبس زوجه در قبال اخذ مهریه را، محدود به تمکین خاص دانسته‌اند. هر چند در مقابل رویه معمول احکام صادره از محاکم، برخی قضات هم معتقد بر محدود بودن حق مذکور در ماده (۱۰۸۵) به تمکین خاص، هستند. از نظر فقهی عقد نکاح از عقود معاوضی دانسته شده و بر اساس آن مهریه عوضی است در مقابل بضع (تمکین خاص زوجه یا تمتع جنسی). بنابراین هر چند ممکن است از ظاهر مواد (۱۰۸۵) و (۱۰۸۶) قانون مدنی مطلق وظایف زناشویی استنباط شود؛ اما باید پذیرفت که مقصود قانون‌گذار از ایفاء وظایف زناشویی، نزدیکی با شوهر و به تعبیر دیگر تمکین خاص است نه کلیه تکالیف.

ثانیاً: از هر دو منظر شرعی و قانونی در نکاح، اصل بر تمکین زوجه از زوج است و عدم تمکین یک استثنا است و مستثنی را نباید وسعت داده و آن را به موارد مشکوک تعمیم داد. به‌عبارت‌دیگر در خصوص استثنا باید معتقد به تفسیر مضیق بود. مفاد

ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی نیز چون استثنایی بر اصل است باید فقط نسبت به مورد استثناء یعنی «عدم پرداخت مهریه از جانب زوج» حمل شود. بنابراین از این قاعده موارد ذیل استنتاج می‌شود: برای زوج نمی‌توان قائل به حق حبس شد بدین ترتیب که وی حق عدم پرداخت مهریه در صورت عدم تمکین زوجه را، داشته باشد. حق حبس زوجه را فقط باید حمل بر تمکین خاص نمود نه مطلق تمکین. چون پرداخت اقساطی مهریه نیز نوعی پرداخت مهریه است شاید بتوان گفت که از موارد مشکوک بوده و نباید حکم استثنا را بر این مورد اعمال کرد.

ثالثاً: از آنجا که مفاد ماده (۱۰۸۵) از قواعد تکمیلی است بر مبنای حکومت اراده بر عقود و لازم‌الاتباع نبودن قواعد تکمیلی، محاکم می‌توانند در صورت مطرح شدن عدم تمکین زوجه، ماهیتاً شرایط انعقاد عقد را بررسی کرد، در صورتی که، با بررسی قرائن و امارات احراز شود که طرفین در هنگام عقد به هر شکل توافق بر سقوط حق حبس و عدم اعمال این حق از سوی زوجه داشته‌اند، به اعمال این حق حبس از سوی زوجه ترتیب اثر نداده و به دعوی تمکین زوج پاسخ مثبت دهند.

رابعاً: از آن جا که متأسفانه در جامعه امروزی ما افرادی با اغفال دیگری و طرح نقشه‌های سوء تملک اموال شوهر تن به ازدواج می‌دهند محاکم نباید از کنار این انگیزه‌های متقلبانه با استناد به ظاهر ماده (۱۰۸۵) بی‌اعتنا بگذرند. در صورتی که شوهر معسر بوده و آماده پرداخت اقساطی مهریه باشد و موارد مذکور در ماده قانون حمایت خانواده را نداشته باشد محاکم می‌توانند بنا بر اصل ۴۰ قانون اساسی و قواعد لاضرر و سوءاستفاده از حق، با این استناد که «هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار غیر قرار دهد» از اعمال حق حبس مقرر در ماده (۱۰۸۵) از سوی زوجه ممانعت به عمل آورند. بنابراین قانون مدنی برخلاف نظر مشهور فقها، سبب ایجاد و ایجاد نفقه را رابطه زوجیت و عقد دانسته نه تمکین. اما فقها به صورت مسبوط به بحث انفاق در فاصله میان عقد و زفاف پرداخت اند و مرحوم خویی صراحتاً فتوی بر عدم استحقاق زن به نفقه در فاصله میان عقد و زفاف داده‌اند. برخی قضات نیز پیرو نظریه فقهاء ضمن محدود کردن مضمول مفاد ماده ۱۰۸۶ قانون مدنی، به حق حبس در تمکین خاص، نتیجه گرفته‌اند که زوجه برای استحقاق نفقه باید تمکین عام خود را اثبات کند این عده از قضات برای تأیید نظریه خود به عرف موجود بین مردم استناد جسته و گفته‌اند که در عرف مردم نیز در مدت بین عقد و عروسی برای زوجه نفقه ای در نظر گرفته نمی‌شود.

اعمال حق حبس و استمرار در این تصمیم یک‌جانبه از سوی زوجه، زندگی زوج در هاله‌ای از ابهام فرورفته و وضعیت مشقت باری را برای وی ایجاد می‌شود. در صورت تحقق چنین شرایطی، به استناد عسروحرج به وجود آمده و همچنین بند ۳ ماده (۱۶) قانون حمایت خانواده و قواعد ثانویه عسروحرج و لاضرر که منبعث از آیات قرآنی است، زوج می‌تواند از دادگاه درخواست صدور ازدواج مجدد بنماید. زوجه نمی‌تواند به این درخواست معترض شده و با عنوان نمودن اینکه زوج چون تمکن پرداخت مهریه وی را ندارد چگونه می‌تواند همسر دیگری اختیار کند؟ تقاضای رد خواسته وی مبنی بر ازدواج مجدد از دادگاه بنماید، چرا که نکاح اصولاً عقدی است غیرمالی، هر چند ممکن است دارای بار مالی هم باشد؛ ولی این اثر فرعی ذات عقد نکاح را تغییر نخواهد داد. در همین جا این نکته را نیز باید اضافه کرد که برخلاف نظر عده ای از قضات که به استناد، بند ۱۰ ماده (۸) قانون حمایت خانواده و بند ۱۲ عقدنامه اختیار همسر دوم از سوی زوج در چنین وضعیتی را از موجبات ایجاد حق طلاق برای زوجه دانسته‌اند. صدور حکم تجویز اختیار همسر دوم، حق طلاق را برای زوجه ایجاد نمی‌کند. چرا که سیاق نگارش بند ۱۰ ماده ۸ قانون حمایت خانواده به روشنی حکایت از ازدواجی دارد که زوج با وجود تمکین زوجه انجام داده است.

بند ۳ ماده ۱۸ قانون حمایت خانواده، در صورت اعمال حق حبس و عدم تمکین زوجه، به طریق اولی به زوج اختیار ازدواج مجدد داده است. با توجه به اختیارات زوج در منابع فقهی و متأثر بودن قانون‌گذار از همین طرز تفکر، عمده مباحث مربوط به عسروحرج در حمایت از زوجه تصویب و به مورد اجرا گذاشته است. (ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی و تبصره الحاقی آن)، ولی امروزه باید این واقعیت را پذیرفت که حمایت‌های انجام شده از حقوق بانوان، برخی از مردان را در زندگی زناشویی دچار عسروحرج واقعی کرده به نوعی که اینان نیز نیازمند قوانین حمایتی خاص خودند.

علی‌رغم اینکه به‌عنوان قاعده کلی فرض بر این می‌شود که قانون‌گذار حکیم بوده و قوانینی که وضع و به مورد اجرا می‌گذارد با رعایت تمام جوانب و پیش‌بینی تمام آثار بوده است؛ اما همان‌گونه که گفته شده، فن و هنر قانون‌گذاری در سال‌های اخیر

دچار مشکلات جدی بوده، و نسپردن امر قانون‌گذاری به افراد واجد صلاحیت و نادیده‌گرفتن ارزش این فن و هنر موجب تقنین مقرراتی کم‌مایه، فاقد دوراندیشی و جامع‌نگری، کم‌دوام و پر ابهام و مملو از ماده‌واحد‌ها و تبصره‌ها می‌شود.

۳،۴. مستندات قوامیت و ریاست زوج بر خانواده از منظر فقه و حقوق ایران

در تفسیر آیه «الرجال قوامون علی النساء» و معنای قوام بودن مردان بین علمای شیعه و سنی اختلاف‌نظرهای زیادی وجود دارد که باتوجه به بررسی‌های مختلف که انجام داده‌ام، به‌اختصار به معرفی شمه‌ای از آرای ایشان می‌پردازیم. دسته اول معانی مختلفی را درباره نقش برتر مرد در خانواده بیان داشته‌اند و قوام بودن مردان را به معنی داشتن حق تأدیب زن تعبیر نموده‌اند. مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «قوام بودن به معنی داشتن «حق تدبیر» است، بدین معنا که مردان به امر به زنان در خصوص اطاعت از دستورات الهی و دستورات همسرانشان قیام می‌کنند...» صاحب تفسیر جامع‌البیان نیز تفسیری قریب به این معنا ارائه داده است، بدین معنا که مردان موظف به قیام به امور زنان خود هستند. بعضی دیگر از مفسران مانند قرطبی قوام بودن مردان را به معنای حمایت مردان از زنان و محافظت از ایشان تعبیر نموده‌اند که مختصر اشاره گردید. ایشان در ادامه این تعبیر، عهده‌دار بودن نفقه و تدبیر امور اقتصادی زن را به معنای قوام بودن مرد بر زن می‌داند؛ یعنی مردان علاوه بر دفاع و حفاظت از زنان، امر تدبیر، تحصیل و پرداخت نفقه زن را به عهده دارند.

دسته دیگری از مفسران قوام بودن مرد را بر زن به سلطه مرد بر زن تعبیر کرده‌اند غالب مواردی که به‌عنوان نمونه‌های برتری زنان بر مردان ذکر شده است، خدشه‌پذیر است. چه بسیاری از آن‌ها مواردی است که بیانگر اوضاع و احوال اجتماعی حاکم بر زنان در جامعه و زمان خاصی بوده است که اکنون در بسیاری از جوامع مصداق ندارد. مانند غلبه سواد و دانش در مردان، خانه‌نشینی زنان که منجر به دوری ایشان از مسائل و فعالیت‌های اجتماعی و مشارکت و اظهارنظر ایشان می‌شود.

۱،۳،۴. امور مالی زوج

در بحث امور مالی زن در رابطه‌ی زوجیت، اصل «استقلال مالی زوج» است و خداوند می‌فرماید: «... للرجال نصیب مما اكتسبوا وللنساء نصیب مما اكتسبن و...»^۱ مردان را از آنچه به دست آورده‌اند، بهره‌ای است و برای زنان نیز از آنچه به دست آورده‌اند، بهره‌ای است و...

برطبق نظر دین مبین اسلام، مردمان بر مال خویش مسلط‌اند؛ «الناس مسلطون علی اموالهم» و «حرمت مال المومن کدمه»؛ احترام مال مسلمان مانند احترام خون اوست، در قواعد و اصول مسلم فقهی بیان شده که مردم؛ اعم از مرد و زن هستند و از این جهت است که می‌توان گفت، ادله‌ی یادشده صرفاً در باب حق تصرف مرد در اموالش نمی‌باشد و زن شوهردار با استقلال و آزادی کامل می‌تواند در مسائل مالی و اقتصادی خویش هرگونه دخل و تصرفی داشته باشد، بدون آنکه نیازمند کسب رضایت و موافقت شوهرش باشد، اعم از اینکه اموال او قبل از ازدواج به‌دست‌آمده باشد و یا آنکه بعد از آن و همچنین تفاوتی ندارد که کسب اموال به‌صورت قهری و از طریق ارث باشد و یا آنکه به‌صورت اختیاری باشد

در حقوق ایران نیز به پیروی از فقه اسلامی، زن از نظر مالی مستقل است؛ ماده ۱۱۱۸ قانون مدنی در این باره می‌نویسد: «زن مستقلاً می‌تواند در دارایی خود هرگونه تصرفی را که می‌خواهد بکند. پس اموال زن و شوهر، دارایی مشترکی را تشکیل نمی‌دهد و زن می‌تواند در اموال خویش، آزادانه هرگونه عمل مادی یا حقوقی انجام دهد و شوهر نیز باید این حق زن را به رسمیت بشناسد و حق هیچ‌گونه مداخله‌ای در اموال و دارایی زن ندارد؛ زیرا که ریاست مرد بر خانواده اختیاراتی برای او در این زمینه ایجاد نمی‌کند.»

این در حالی است که تا چندی پیش در حقوق بسیاری از کشورهای اروپایی از جمله فرانسه زن در برابر شوهر فاقد استقلال مالی بود و پس از ازدواج در زمره‌ی محجوران قرار می‌گرفت و از تصرف در اموال خود منع می‌شد اما از اواخر قرن نوزدهم به‌تدریج در قوانین کشورها تجدیدنظر شد و زن استقلال مالی یافت، اما هنوز هم در حقوق این کشورها زن و شوهر به‌حکم قانون یا تراضی خود، از نظر مالی باهم شریک و متحد می‌شوند و به همین دلیل تنظیم روابط مالی آنها به‌آسانی ممکن

^۱ آیه ۳۲ سوره مبارکه نساء

نیست؛ در نتیجه به نظر می‌رسد ریاست شوهر در امور مالی زن چندان تأثیری نداشته و آنچه که بیشتر در قلمرو آثار و تبعات ریاست مرد بر همسرش قرار می‌گیرد، امور غیرمالی زن است.

۲.۳.۴. امور غیرمالی زوجه

همان‌گونه که بیان شد، ریاست شوهر بر زن به طور عمده در روابط غیرمالی زوجه نمایان می‌شود، البته باید گفت که اقتدار و ریاست مرد بر همسرش در امور غیرمالی، علی‌الاصول مربوط و محدود به زندگی زناشویی و مسائل خانوادگی مرتبط به آن بوده و دخالت مرد در امور همسرش بایستی در چارچوب حفظ و رعایت مصالح خانواده و حمایت از آن باشد و از این نظر است که بایستی به حقوق و آزادی‌های شرعی و قانونی زن توجه کرده و احترام گذاشت. امور غیرمالی زن در ارتباط با ریاست زوجه، مشتمل بر موضوعاتی مانند مسئله‌ی سکونت زن با شوهرش و یا بحث اشتغال و تحصیل زوجه و یا خروج از کشور او است که می‌توان گفت موارد یادشده به تفصیل مورد توجه و نظر حقوق دانان قرار گرفته و به این دلیل از تکرار مجدد آنها خودداری می‌کنیم، اما به نظر می‌رسد از مهم‌ترین مصادیق ریاست شوهر در امور غیرمالی زن، مسئله‌ی خروج زن از منزل و بحث تأدیب بیان شده در آیه‌ی ۳۴ سوره نساء است که مورد بحث و بررسی کافی قرار نگرفته و به همین دلیل نگارنده به آن توجه خاص کرده است که در ادامه به تبیین و تشریح این موضوعات می‌پردازیم.

۳.۳.۴. خروج از منزل

باتوجه به حقوق و تکالیف متقابل زن و شوهر و به‌ویژه حق استمتاع شوهر در بین فقها، نظرات گوناگونی مطرح شده است. در فقه امامیه نظر مشهور بر این است که زن برای خروج از منزل شوهر، باید اجازه و رضایت او را کسب کند و در مقابل شوهر می‌تواند زن را از رفتن به بیرون از خانه منع کند، هرچند که عمل زن با حق استمتاع شوهر منافاتی نیز نداشته باشد؛ در حقیقت بیشتر فقها بر مبنای ریاست مرد بر خانواده و به طور خاص حق استمتاع وی معتقد به ضرورت اذن زن برای خروج از منزل به صورت مطلق هستند؛ هرچند که در قوانین و مقررات موضوعه، ماده‌ی صریحی در خصوص خروج زن از منزل وجود ندارد؛ اما از جهت منابع روایی و فقهی، این موضوع بسیار پربار و غنی است. در ابتدا روایتی را که به دلیل ویژگی خاص خود از سایر روایات متمایز می‌شود، بررسی کرده و سپس سایر روایات مستند این موضوع را بحث و بررسی می‌کنیم. از عبدالله بن سنان نقل می‌کند که امام صادق (ع) فرمودند: «در روزگار پیامبر (ص) مردی از انصار به سفر رفت و با همسرش پیمان بست که تا هنگام بازگشت، زن از خانه خارج نشود؛ در این بین پدرزن بیمار شد و زن به پیامبر (ص) پیغام فرستاد تا از ایشان اجازه گرفته و به دیدار پدر بیمارش برود. پیامبر (ص) فرمود: در خانه‌ات بنشین و از شوهرت پیروی کن. بیماری پدر سخت شد و زن دوباره کسی را نزد پیامبر فرستاد تا به دیدار پدر برود. پیامبر (ص) باز هم فرمود: خیر، در خانه‌ات بنشین و از شوهرت اطاعت کن. اندکی بعد پدرش مرد و زن باز کسی را فرستاد که پدرم مرد آیا اجازه می‌دهید که بر او نماز گزارم؟ پیامبر (ص) فرمود: خیر، در خانه‌ات بنشین و از شوهرت پیروی کن. امام صادق فرمود: پس از آنکه پدرزن را به خاک سپردند، پیامبر کسی را نزد آن زن فرستاد که خداوند تو و پدرت را در برابر پیروی تو از شوهرت (و وفا به عهد و پیمان)ت آمرزیده است. ویژگی مهمی که این روایت را از روایات پیشین جدا می‌کند، آنکه این روایت را دیگر نمی‌توان به معنای سرکشی و رهاکردن خانه و خانواده توسط زن گرفت؛ چرا که در اینجا شوهر به مسافرت رفته و اصلاً درخواست استتماعی وجود ندارد و زن هم نه تنها قصد رهاکردن خانه را ندارد؛ بلکه می‌خواهد کار حسنه صلح‌رحم و عیادت پدر بیمارش را انجام دهد. نخستین نکته‌ای که در این روایت وجود دارد، بحث عهد و پیمانی است که میان زن و شوهر برقرار شده و خود جای تأمل بسیار دارد و به نظر می‌رسد که این روایت امری موردی و شخصی را بیان می‌کند که در نتیجه به راحتی نمی‌توان حکمی کلی را از آن استنباط کرد.

گذشته از نکته‌ی یادشده، پذیرش این روایت باروح آموزه‌های شریعت اسلام ناهماهنگ است و قبول چنین رفتارهایی با آیه شریفه «و عاشروهون بالمعروف»^۱ و قاعده‌ی نفی حرج از انسان در دین اسلام و قاعده‌ی لاضرر نیز مغایرت دارد. به‌درستی نمی‌توان پذیرفت که اسلام با آن همه سفارش‌های اخلاقی و رفتاری و آمیزه‌های رفیع که همواره انسان را به کردار نیکو و

^۱ آیه ۱۹ سوره نساء

رفتاری پسندیده دعوت می‌کند، زن را از دیدار خویشاوندان خود و سوگواری بر عزیزان خویش منع کند! ضمن آنکه ازدواج در حقیقت یک قرارداد دوسویه بوده و اهداف مشخصی دارد و شیوهی عقلاً و خردمندان و روش شرع در قراردادهای دوسویه آن است که راه را بر سودجویی و سوءاستفاده‌ی طرفین ببندد و یا دست‌کم شرایط و زمینه‌ی آن را فراهم نکند. درست است که زن و مرد قبل از نکاح هیچ تسلط و برتری بر یکدیگر ندارند و با ازدواج است که هر کدام حقوق و بالتبع آن تکالیفی دارند، اما استفاده از حقوق خود را نباید ابزاری برای تضرر بر دیگری قرار دهند و با نگاه این‌چنینی به ازدواج می‌توان گفت که اگر ازدواج را قراردادی دوسویه بدانیم، چرا مرد بتواند در جایی که حتی با حق استمتاع او برخوردی وجود ندارد، زن را از بیرون رفتن از منزل منع کند؟ مگر نه اینکه اسلام ازدواج را دوست‌داشتنی‌ترین بنیادها می‌نامد و زن و مرد را لباس یکدیگر و مهر آنان به یکدیگر را از نشانه‌های خداوند می‌داند؛ آیا هدف ازدواج چیزی جز رسیدن به سکون و آرامش است؟

پس چگونه است دیدگاه این‌چنینی که برهم‌زننده‌ی آرامش خانواده بوده و مانند آن است که انسانی را اسیر در چنگال دیگری بدانیم، مورد توجه و تأیید فقها قرار گرفته است. از سوی دیگر این‌همه سفارش و توصیه‌ی اخلاقی اسلام درباره‌ی نیک خلقی، فروتنی و قدرشناسی و... که درباره‌ی مردان و زنان مؤمن بیان شده، در کجای این نظر قرار می‌گیرد؟ اگر قابل قبول است که بر طبق نظر اسلام، مسلمان کسی است که دیگر مسلمانان از دست و زبان او در آرامش بوده و دور از گزند باشند، پس چگونه زنی باید زندانی همسر خود بوده و حتی از دیدار خویشان و اقوام خود محروم باشد؟ روایات بسیار دیگری که در بحث خروج زن از منزل مورد استناد قرار می‌گیرد، به شرح ذیل هستند. شهید ثانی در این مورد می‌نویسد: «یکی از حقوق مرد بر همسرش، این است که زن بی‌اجازه‌ی او از خانه‌اش خارج نشود، هر چند نزد کسان خود باشد، حتی اگر بخواهد به عیادت بیماری از کسان خویش یا در تشییع یا سوگواری مرده‌ای از آنان برود.»

عبارت را بیان داشته‌اند که می‌توان گفت بعضی روایات، مبنای این نظر فقها است؛ من جمله روایتی که محمد بن مسلم از امام باقر (ع) نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «زنی نزد پیامبر آمد و گفت: ای فرستاده‌ی خدا حق شوهر بر زن چیست؟ پیامبر فرمود: اینکه از شوهر اطاعت کند و نافرمانی نکند... و بی‌اذن او از خانه خارج نشود و اگر بدون اذن او بیرون رود، فرشتگان آسمان و زمین و ملائکه غضب و رحمت، او را لعن و نفرین می‌کنند تا زمانی که بازگردد.» همچنین روایتی از امام صادق (ع) که ایشان فرمودند: «زنی نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: حق شوهر بر زن چیست؟ پیامبر فرمود: بیش از آنچه می‌اندیشی؛ زن گفت اندکی برایم بازگویی، فرمودند: از خانه‌اش بی‌اجازه شوهر بیرون نرود...»

کیفری که در روایات به جهت خروج بدون اذن زن از منزل شوهرش بیان شده است لعن و نفرین فرشتگان و جن و انس، با عمل ناپسند زن مبنی بر خروج بی‌اذن وی، هماهنگی و تناسب ندارد؛ چگونه است در فرضی که مرد، خود در خانه نیست و درخواست استمتاع هم نکرده است، حال اگر زنی برای عمل حسنه صله‌رحم به دیدار پدر و مادرش برود درحالی‌که از شوهرش اجازه نگرفته باشد با نفرین فرشتگان و خشم آنها روبه‌رو می‌شود؟ آیا کیفر با عمل خطا تناسبی دارد؟ آیا نمی‌توان گفت که چنین انگاره‌هایی با آموزه‌های دینی و اخلاقی بسیار ناسازگار است؟

براین‌اساس، شاید بتوان گفت که مقصود از بیرون رفتن و ترک خانه توسط زن همانا رهاکردن زندگی زناشویی توسط زن و ناسازگاری و بهانه‌جویی و کج‌رفتاری او در خانواده بوده و به‌تبع این رفتار زشت و ناپسند و سرباز زدن از انجام تعهدات زناشویی و عدم پذیرفتن درخواست‌های مرد توسط زن، ناشزه بوده و مستحق کیفر سخت نفرین خداوند خواهد بود؛ زیرا که او در قدر متیقن حق شوهر که همان حق استمتاع است بنای نافرمانی و نشوز را نهاده و به دلیل همین سرکشی و رهاکردن خانواده دچار کیفر سخت می‌شود و با این برداشت، روایات یادشده که به نظر می‌رسد بیان‌کننده‌ی نیاز زن به اذن شوهرش در خروج او از منزل به‌صورت مطلق که برخلاف اصل آزادی اراده‌ها و اصول اولیه‌ی حقوقی و آموزه‌های دینی و عرف حاکم بر جوامع امروزی است، تعدیل شده و شاید به دلیل همین تأملات است که مرحوم خوئی با اندکی تعدیل بیان می‌دارد: «خروج زن از منزل بدون اذن شوهرش در صورتی‌که خروج وی منافی با حق استمتاع شوهر باشد، جایز نیست، بلکه بنا بر احتیاط به طور مطلق نمی‌تواند بدون اذن شوهر از خانه خارج شود و اگر خارج شد ناشزه است.»

فزون بر این، در روایات آمده است که در موارد استثنایی اذن شوهر لازم نیست؛ روایتی از عبدالله بن سنان که از امام صادق (ع) نقل می‌کند که امام فرمود: «زن کارهایی مانند عتق و... را باید با اذن شوهر انجام دهد؛ مگر کارهایی مانند زکات یا نیکی به والدین و صلہ رحم که اذن شوهر لازم نیست.»

همچنین بسیاری از فقها بیان داشته‌اند که مستحب است شوهر به زن اجازه دهد که وی در مراسم سوگواری پدر و مادرش شرکت کند. صاحب جواهر بیان می‌کند که: «مستحب است شوهر اجازه دهد زن در مراسم تشییع پدر و مادرش شرکت کند؛ زیرا در منع خروج زن از منزل برای حضور در این مراسم مشقت و نگرانی روانی و قطع رحم است و این‌گونه ممانعت‌ها اغلب از مصادیق ایجاد ضرر روحی و روانی بر همسر بوده و با آیهی شریفه «عاشروهنّ بالمعروف» اصلاً سازگاری ندارد.» یکی از فقهای معاصر در این مورد می‌نویسد: «مسئلهی منع خروج زن از خانه بدون اذن شوهر، تنها به دلیل ملاحظه‌ی حق استمتاع مرد است؛ رأی فقهای ما نیز همین است، البته نگارنده در این مسئله به لحاظ علمی با آیت‌الله خویی هم رأی بوده و عدم خروج زن از خانه‌ی شوهرش بدون اذن او مرتبط با حق استمتاع شوهر است و اگر خروج زن از خانه با این حق شوهرش تعارض نداشته باشد حرام نیست.

البته امکان دارد این پرسش به ذهن خطور کند که آیا زوج با منع خروج زوجه از منزل، می‌تواند مانع از اداره‌ی اموال زوجه توسط وی بشود و در عمل اصل استقلال مالی زوجه را محدود کند؟ به نظر می‌رسد باتوجه‌به احادیث نبوی و آرا و نظرات فقها و قواعد فقهی «الناس مسلطون علی اموالهم» و «لاضرر ولاضرار فی الاسلام»، زوج فاقد این حق بوده و فقط در صورتی که خروج زوجه از منزل برای اداره‌ی اموالش با حق زوج در تمکین خاص در تراحم باشد، بنا بر قاعده «ترجیح بلامرجح والا هم فالاهم»، خروج زوجه از منزل می‌تواند محدود شود. در نهایت بایستی به این نکته نیز اشاره کرد که ممکن است در مواردی بیرون رفتن زن بدون اجازه‌ی شوهرش، دشواری‌هایی را برای خانواده به همراه داشته باشد که در این موارد ضرورت دارد تا زن و شوهر با هماهنگی و هم فکری به حل این مسئله بپردازند و از همین روست که استاد مطهری با درک شرایط حاکم بر خانواده، نظراتی را عنوان می‌کند که با نظر اکثر فقهای امامیه که در ابتدای بحث بدان اشاره شد، موافق نمی‌باشد. البته بعضی از حقوق‌دانان نیز به این موضوع توجه کرده و بیان داشته‌اند: «شوهر می‌تواند برای حفظ مصالح خانواده، معاشرت‌های زن و رفت‌وآمدهای او را بازرسی کند و او را از رفتاری که سلامت خانواده را تهدید می‌کند، باز دارد. اما حق ندارد به دلخواه خود و بدون اینکه دلیل موجهی داشته باشد، زن را از معاشرت با خویشان نزدیک خود یا انجام فرایض مذهبی یا تکالیف اجتماعی باز دارد. زیرا همان‌گونه که گفته شد، ریاست مرد باید به منظور حفظ مصالح خانواده اعمال شود نه تأمین حکومت خودسرانه‌ی مرد بر زن» البته همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، عامل محدودکننده‌ی خروج زن از منزل که منوط به اذن شوهرش به صورت مطلق است، حق استمتاع شوهر می‌باشد و صرفاً در جایی که خروج زن از خانه با این حق همسرش در تعارض باشد، محدود خواهد شد؛ در واقع می‌توان گفت حقیقت آن است که نمی‌توان نظر منع خروج زن بدون اذن شوهر را به صورت مطلق پذیرفت؛ زیرا این امر با اصول اولیه‌ی انسانی، اصول بنیادین اخلاقی و آموزه‌های غنی اسلامی مغایرت دارد و به نظر می‌رسد می‌توان حدود این حق مرد را بر مبنای مصلحت خانواده و شرایط حاکم بر آن و ویژگی‌های فردی و روحی و عاطفی زن و با مراجعه به عرف و شیوه‌ی خردمندان جامعه مشخص کرد، همچنان که در نفقه‌ی زن، معیار، عرف و شرایط و وضعیت زندگی زن بوده و حتی در جایی که مهریه مشخص نشده باشد برای تعیین مهرالمثل بایستی به عرف مراجعه کرد.

۴،۳،۴. تأدیب

یکی از مباحث بحث‌برانگیزی که طرح آن در آثار ریاست شوهر با ابهام و تردیدهایی مواجه است، مسئله‌ی ضرب و تأدیب زوجه نافرمان و ناسازگار ناشزه است که به آن اشاره شده است: «... فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن واهجوهن فی المضاجع واضربوهن فإن اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلاً ان الله کان علیا کبیراً»^۱ خداوند متعال در این آیه بعد از بیان قوامیت مردان بر زنان می‌فرماید: «... زنان صالح، زنانی هستند که متواضع‌اند و در غیاب همسر خود اسرار و حقوق او را در مقابل حقوقی که خداوند برای آنان قرار داده حفظ می‌کنند و اما آن دسته از زنانی که از

^۱ ذیل آیه ۳۴ سوره نساء

سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید (اگر اثرگذار نبود؛ در بستر از آنها دوری کنید) و اگر هیچ راهی به جز شدت عمل برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان نبود آنها را تنبیه کنید و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آنان نجوید و بدانید خداوند بلندمرتبه و بزرگ است»

در قوانین و مقررات ما اشاره‌ای به این موضوع نشده و تنها قانون‌گذار در ماده‌ی ۱۱۰۸ قانون مدنی مقرر کرده است که در صورت نشوز زن (امتناع وی از ادای وظایف زوجیت) ضمانت اجرای ترک انفاق شاملش می‌شود، اما می‌توان گفت که این مطلب در فقه تقریباً از مسلمات است، چرا که افزون بر آیه‌ی یادشده پاره‌ای از روایات نیز آن را تأیید کرده‌اند؛ از جمله روایتی که در «تحف‌العقول» از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که ایشان در خطبه‌ی حجه الوداع فرمودند: «ای مردم، همانا زنانان را به شما حقی و شما را برایشان حقی است، حق شما بر آنان این است که بیگانه را به بستر شما در نیاورند و کسی را که خوش ندارید جز به اجازه شما به خانه راه ندهند و هرزه‌گرایی نکنند و اگر چنان کردند، خداوند به شما اجازه داده که بر ایشان سخت بگیرید و بستر آنها را ترک گوید و آنها را بدان اندازه که سخت و آزاردهنده نباشد، ضرب و تنبیه کنید و هرگاه بدان پایان دادند و از شما پیروی کردند، بر شماست که خوراک و پوشاک ایشان را به اندازه متعارف برسانید.»

در حال این قبیل روایات به همراه آیه شریفه سبب شده است که در فرهنگ اسلام تا حدودی این باور به وجود آید که در وقت سرپیچی و نافرمانی زن در برابر شوهر، بعد از آنکه نصیحت و کنارجویی از او سودبخش نبود، شوهر حق تأدیب و ضرب او را دارد، تا جایی که برخی از علما و اندیشمندان به دنبال بیان قوامیت و ریاست شوهر، برای او حق یا ولایت تأدیب همسرش را منظور کرده‌اند.

محمد ابو زهره از دانشمندان معروف مصر در این باره می‌نویسد: «خداوند برای مرد حق تأدیب زن را قرار داده است، زیرا طبیعت هر اجتماعی بر این است که یک نفر دارای مرتبه برتر بر دیگران باشد و مسلط بر اصلاح آنان و در خانواده این درجه برای مرد مقرر شده است»؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «مردان را بر زنان درجه‌ای افضل است.»

برداشت‌های این چنینی از آیه‌ی شریفه و گسترش و توسعه‌ی این باور که شوهر به‌عنوان رئیس خانواده در برابر سرپیچی و عدم اطاعت زن حق تأدیب و ضرب او را دارد با شریعت اسلام که آیین آرامش و آسودگی و نفی حرج و مشقت است و همچنین با اصول کلی اخلاقی و کرامت و شأن انسانی زن مغایر و ناسازگار است، ضمن آنکه طبق قانون مجازات اسلامی هرگونه ضرب و شتم نسبت به دیگری به‌طور کلی جرم است، حتی اگر این ضرب و شتم منجر به تغییر رنگ پوست هم نشود (مثل یک تو سر ساده)، با توجه به شخصیت قربانی و قضاوت عرف، نوعی توهین و هتک حرمت محسوب می‌شود و مشمول ماده ۶۰۸ قانون مجازات اسلامی می‌شود؛ البته اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه طی نظر مشورتی شماره ۷/۲۲۸۸ مورخ ۱۳۸۰/۰۸/۲۱ ایراد ضرب ساده که هیچ اثری در مضررب باقی نگذارد بر اساس ماده ۳۶۷ قانون مجازات اسلامی، جرم و در چنین مواردی ارزش را قابل پرداخت می‌داند.

از سوی دیگر همواره در دین مبین اسلام سفارش‌های اکید نسبت به زن و حفظ حرمت او با بذل توجه و مهربانی شده است. از جمله نامه‌ی امیرالمؤمنین (ع) به فرزندش امام حسن مجتبی (ع) که در آن آمده است: «فإن المرأه ریحانه ولیست بقهرمانه و...»

پس همانا زن گل است (نماد لطافت و محبت) و نه قهرمان، یعنی زن به‌مانند گل است پس با او به‌مانند یک دسته‌گل رفتار کنید و با او درشتی و تندی نکنید و با او رفتاری که با یک قهرمان دارید، نداشته باشید. از سوی دیگر در بررسی منابع روایی با روایتی مواجه می‌شویم که به وجود چنین حقی با تردید نگاه می‌کند؛ من جمله روایتی از پیامبر اکرم ص که فرمودند: «من در شگفتم از کسی که زن خود را می‌زند، در حالی که او خود برای کتک خوردن سزاوارتر است و زنانان را با چوب نزنید که قصاص می‌شوید، بلکه آنان را با گرسنگی و برهنگی ترک انفاق ادب کنید تا در دنیا و آخرت راحت باشید.»

همچنین در حدیثی دیگر پیامبر (ص) می‌فرماید: «کسی که زنش را می‌زند چگونه دست در گردن او می‌اندازد، بدترین مردان کسی است که زنش و بنده‌اش را بزند.» افزون بر این موارد، بر اساس روایت معروفی از صاحب مجمع‌البیان که از امام باقر (ع) نقل کرده است: «منظور از زدن و ضرب در آیه‌ی ۳۴ سوره نساء، زدن و ضرب با چوبه مسواک است»

پس می‌توان گفت که منظور از «ضرب» در قرآن نوعی زدن خاص است، به‌گونه‌ای که سخت و آزاردهنده نباشد، یعنی ضرب باید «غیر مبرح» باشد و به حدی باشد که هیچ‌گونه اثری که موجب دیه یا قصاص شود، بر جای نگذارد. ضمن آنکه بنا بر نظر بیشتر فقها ضرب و تنبیه نایستی برای انتقام‌گیری و کینه‌جویی باشد بلکه بایستی به‌منظور اصلاح باشد، صاحب جواهر در این مورد می‌نویسد: «در ضرب و زدن باید اصلاح در نظر باشد نه انتقام و عقده‌گشایی»

نظر استاد مطهری نیز نسبت به این موضوع جالب‌توجه است: در این جا چون این سؤال در فقه اسلامی مطرح است، پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «زدن ممکن است زدنی باشد که دیه‌ای وارد کند، به این صورت که در اثر ضربه، بدن انسان سیاه شود»؛ از این رو به این نوع زدن دیه تعلق می‌گیرد و اگر در اثر ضربه، بدن انسان قرمز شود، به طور مثال بر اثر سیلی زدن اثر انگشت بر روی پوست ظاهر شود، به این نوع زدن هم دیه تعلق می‌گیرد؛ حال با توجه به مقررات یادشده، آیا زدن که اسلام اجازه داده، در حد وارد شدن دیه است؟! شما می‌دانید که اگر سیلی یا ضربه‌ی محکمی زده شود به‌ویژه بر روی پوست زن که حساس‌تر است، فوراً محلش قرمز شده، در نتیجه دیه وارد می‌شود؛ آیا اسلام زدن زن را به حدی که سبب وارد کردن دیه شود، اجازه داده است؟!

ابتداً. پس چگونه است؟ باید گفت که منظور از ضرب، در واقع فعل و امر زدن نیست. پیامبر (ص) فرمود: «با این مسواک‌هایی که شما از آن استفاده می‌کنید و به اندازه‌ی بندانگشت ضرب کنید.» بنابراین، در اسلام ضرب و زدن اجازه داده شده که دردآور نباشد. پیامبر (ص) فرمود: «ضرباً غیرمدمی»؛ یعنی این زدن نیست که درد بیاورد. اشتباه نشود؛ اگر دردناک باشد اسلام اجازه نمی‌دهد، تا چه رسد به این که دردناک بوده و دیه وارد کند. پس این زدن که در قرآن به ضرب تعبیر شده است به معنای عملی است که ناراحتی را می‌رساند، زدن که درد نداشته باشد، اثرش هم پیدا نباشد، معلوم است که این‌گونه زدن، زدن واقعی نیست، بلکه فقط علامت ناراحتی از عملکرد زن و اظهار آن توسط شوهر است و نه چیز دیگر. آیا شما در تاریخ شنیده‌اید که پیامبر زنان خود را زده باشند؟ یا حضرت علی (ع) چنین کاری را ولو برای غیر فاطمه زهرا (س) انجام داده باشند؟ یا ائمه دیگر یا صحابه؟ ضمن آنکه ایشان همان پیامبری است که هیچ‌کس به اندازه‌ی وی در ارتباط با خوش‌رفتاری و مهربانی با زنان توصیه نکرده‌اند. ایشان در حجه الوداع که مهم‌ترین نصایح و مواظ خود را به امتشان فرمودند، عنوان کردند: «... ای مردان، خداوند زن‌ها را در اختیار شما به‌صورت امانات قرار داده است، این امانت‌ها را حفظ و رعایت کنید.»

آیت‌الله معرفت از قرآن پژوهان معاصر نیز در بررسی این آیه‌ی شریفه بیان داشته‌اند: در باب نزول آیه باید گفت که اسلام، سیاست و تدبیری را در پیش گرفت که بر مبنای آن بعضی عادات و رسوم جاهلی مانند برده‌داری را به‌صورت علنی و صریح نسخ نکرد، بلکه به‌صورت درازمدت و با چاره‌اندیشی‌های اساسی و طولانی‌مدت، روش و تدبیری برای ریشه‌کن کردن عادات‌های جاهلی وضع کرد که بدان در اصطلاح «نسخ تمهیدی» و زمان‌بندی شده می‌گویند؛ بنابراین مسئله‌ی تأدیب که در این آیه آمده است از جمله‌ی همین مسائل است و اگرچه در قرآن آمده، اما از سوی آورنده‌ی شریعت به‌گونه‌ای تفسیر شده که تعدیل آن را در آن زمان و ریشه‌کن کردن آن را در درازمدت موجب می‌شود و البته به‌مرور زمان و با تعدیل رفتارهای ناشایست جاهلیت، ظاهر بی‌قید و شرط آیه، نسخ شده و آنچه آن را نسخ کرده، گذشت زمان و سفارش‌های اکید درباره‌ی زن و جانب‌داری و پاسداری از کرامت او و ممنوعیت زدن وی است که در روایات متعددی از ائمه معصومین که در نوشتار یادشده نیز به آنها اشاره شد، به این امور توصیه و تأکید کردند.

۵. تعارض حق مسکن زوجه و حق قوامیت زوج

باتوجه به جمیع توضیحات مذکور مزاحمتی در ریاست خانواده بر شوهر و داشتن حق مسکن برای زوجه به نظر نمی‌رسد.

۱.۵. بررسی تعارض

تعیین حق مسکن با شوهر است. تعیین مسکن از آثار ریاست شوهر به شمار می‌رود که بخش نخست ماده ۱۱۱۴ قانون مدنی به این موضوع اختصاص یافته است. در این ماده آمده است «زن باید در منزلی که شوهر تعیین می‌کند سکنی کند، مگر آن که اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد.» باتوجه به این ماده، باید گفت که اختیار تعیین محل سکونت با شوهر است و

زوجه موظف به اقامت در منزلی است که شوهر انتخاب می‌کند، اما طرفین می‌توانند ضمن عقد، شرط کنند که اختیار تعیین مسکن با زوجه باشد. با وجود تعیین این حق برای زوج از سوی قانون‌گذار، این پرسش مطرح می‌شود که محدوده این حق تا کجا است و اینکه آیا مرد می‌تواند از این حق استفاده و همسر خود را در محلی که در شأن او نیست، مجبور به سکونت کند یا باید شأن همسر خود را هم در نظر بگیرد؟

برای توضیح این مطلب، باید ابتدا به ماده ۱۱۰۷ قانون مدنی اشاره کنیم که در آن آمده است: «نفقة عبارت است از همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن از قبیل مسکن، البسه، غذا، اثاث منزل و هزینه‌های درمانی، بهداشتی و خادم در صورت عادت یا احتیاج به واسطه نقصان یا مرض» بر اساس این ماده، مسکن از مصادیق نفقه است که در انتخاب آن، زوج باید شأن و مرتبه اجتماعی زن را در نظر بگیرد. اصل حسن معاشرت نیز که در ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی متجلی است، حکم می‌کند که باید شوهر مسکن مناسب، در شأن زن و متعارف با محل زندگی او تهیه کند. با این تعریف در صورتی که منزل مسکونی موافق شأن زوجه باشد، سکونت در آن بر او لازم است و در غیر این صورت، اگر منزل موافقشان زن نبود، وی می‌تواند تمکین نکند البته زن برای تمکین نکردن در چنین مواردی، ناشزه محسوب نمی‌شود. برابر ماده ۱۱۱۵ قانون مدنی، اگر بودن زن با شوهر در یک منزل متضمن خوف ضرر بدنی یا شرافتی برای زن باشد، او می‌تواند مسکن علی‌حده (جداگانه) اختیار کند و در صورت ثبوت مظنه ضرر مزبور، محکمه حکم بازگشت به منزل شوهر نخواهد داد و مادام که زن در بازگشتن به منزل معذور است نفقه بر عهده شوهر خواهد بود. منظور از خوف ضرر این است که زن بیم معقولی از ضرر داشته باشد، ضرری که عادتاً نمی‌توان آن را تحمل کرد.

طبق قانون زن باید در خانه‌ای که شوهر تعیین می‌کند، سکونت کند؛ مگر آنکه اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد، به عبارت دیگر، زن می‌تواند در ضمن عقد نکاح، اختیار و حق انتخاب مسکن و حتی تعیین موقعیت و شهر محل زندگی مشترک را در صورت قبول شوهر برای خویش قرار دهد و در صورت خودداری شوهر از تهیه مسکن یا مسکن موضوع شرط، زن می‌تواند دعوی الزام به تهیه مسکن را در دادگاه مطرح کند. در مواردی که زن اختیار تعیین خانه را ندارد، باید در خانه‌ای که شوهر تهیه کرده است، سکونت کند. در صورت امتناع، مرد می‌تواند دعوی الزام به تمکین را مطرح کند که در صورت محکومیت و عدم اجرای آن به اصطلاح قانون، ناشزه محسوب شده و مستحق دریافت نفقه نیست. اگر زن از شوهر اجازه اختیار مسکن را گرفته باشد، این حق محدود به زمان خاصی نیست و هر چند مرتبه می‌تواند از این حق استفاده کند. ولی این اختیار بدان مفهوم نیست که زن بتواند زوج را مجبور به زندگی با خانواده خود یا اقامت در خارج از کشور کند؛ هر چند که مسکن پدر یا مادر یا محل مسکونی در خارج از کشور متناسب با وضعیت زن باشد؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند استفاده از حق خود را وسیله ضرر دیگری قرار دهد. گرچه طبق شرع و قانون، زن باید در محلی که شوهر تعیین می‌کند، سکنی گزیند؛ اما مسکن باید به طور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و زن می‌تواند تقاضای مسکن مستقل کند؛ بنابراین زوجه با اثبات عدم تناسب مسکن با وضعیتش می‌تواند حتی اگر مدتی هم در آن منزل سکونت کرده باشد از تمکین خودداری کند. اختیار تعیین خانه باید ضمن عقد ازدواج به زن داده شود. در عین حال شوهر می‌تواند اختیار تعیین خانه را ضمن وقوع عقد ازدواج یا بعد از وقوع آن به همسرش بدهد.

۲.۵. مستندات اطاعت زن از شوهر

«ریاست شوهر و اجازه زن از او در مسائلی که مربوط به اداره خانواده است، هم قانونی است و هم شرعی.»
بر اساس شرع اسلام و ماده ۱۱۰۲ قانون مدنی، پس از انعقاد قرارداد نکاح، هر یک از زوجین حقوق و تکالیفی در مقابل یکدیگر پیدا خواهند نمود. همان‌طور که در قرآن کریم آمده است: «لهن مثل الذی علیهن بالمعروف» یعنی برای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده است همچنان که تکالیفی بر عهده زنان قرار گرفته از حقوقی نیز برخوردارند و بین حقوق و تکالیف آنها تعادلی برقرار است. عدالت اقتضا می‌کند که حقوق و تکالیف بر اساس توانایی‌های روحی و طبیعی و جسمی بین آنها تقسیم شود. از این‌رو در حقوق اسلام، همانطوری که تکلیف انفاق و تأمین هزینه زندگی خانواده مطابق آیه ۳۴ سوره نساء بر عهده مرد نهاده شده است، زن نیز در مقابل مکلف شده تا از مرد به‌عنوان رئیس تشکل خانواده، اطاعت نماید. در ذیل به طور مختصر فلسفه و ادله و حدود اطاعت زن از مرد را بیان خواهیم نمود.

الف - فلسفه ریاست شوهر بر خانواده

خانواده به‌عنوان اولین و بنیادی‌ترین تشکل در جامعه، نیاز به مسئول یا سرپرست دارد و پر واضح است که هیچ تشکل و اجتماعی بدون مسئول و رهبری واحد که تدبیر امور را در دست داشته باشد، ممکن نیست. واگذاری اداره خانواده که متشکل از زن و مرد است به هر دوی آنها در واقع به معنای فقدان مسئول و سرپرست در چنین تشکل بنیادی جامعه است. متأسفانه در بسیاری از کشورهای غربی که تا قبل از قرن بیستم، زن از حداقل حقوق انسانی خود هم برخوردار نبود و با ازدواج، در زمره محجورین در می‌آمد امروزه با افراطی‌گری فمینیسمی و واگذاری ریاست خانواده به هر دوی آنها یا به‌عبارت‌دیگر بی‌سرپرست نمودن کانون خانواده، باعث اضمحلال این جامعه بنیادین شدند. اگر منظور مدعیان تساوی حقوق زن و مرد تشابه حقوق و تکالیف آنها در همه امور، بدون توجه به توانایی‌ها و خصلت‌های روحی و جسمی آنها باشد، می‌تواند از مصادیق ظلم به شمار آید. نقش مردانه دادن به زن و تقسیم وظایف بین زن و مرد بدون توجه به زن بودن او، ظلمی مضاعف است. برخی نیز الفاظ مورد استعمال را مورد انتقاد قرار داده و گفته‌اند: «استفاده از کلمه ریاست در خانواده نه‌تنها حافظ نظم و امنیت نیست؛ بلکه در مرد خودبزرگ‌بینی ایجاد می‌کند و سایر افراد خانواده را زیر سلطه آن، گرفتار تنش می‌کند».

علی‌الظاهر لازمه گفته ایشان این است که باید عنوان ریاست را از رئیس‌جمهور یا ریاست فلان اداره یا کارخانه نیز برداشت؛ چرا که اگر عنوان ریاست در مجموعه کوچک خانواده تا بدین حد خطرناک و موجب خودبزرگ‌بینی است، به‌طریق‌اولی در مجموعه‌های وسیع‌تر موجب خودبزرگ‌بینی در فرد خواهد شد.

ب - ادله

اثبات ریاست شوهر بر خانواده از ناحیه قرآن و روایات روشن و قطعی است.

«الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم» مردان سرپرست زنان هستند، به‌خاطر برتری‌هایی که خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به‌خاطر نفقه‌ای که از اموالشان به زنان می‌پردازند.

خداوند متعال در آیه فوق حق ریاست بر خانواده و سرپرستی و تدبیر امور خانواده را به دلیل برتری‌های طبیعی جنس مرد به او سپرده است و در مقابل، مرد مکلف شده است که مخارج و هزینه زندگی او را تأمین نماید. آیه فوق بعدازاین که اصل سرپرستی و ریاست شوهر را بیان می‌کند به حکمت یا علت این امتیاز و حق اشاره می‌کند و می‌فرماید: «بما فضل الله بعضهم على بعض»؛ یعنی «این سرپرستی به‌خاطر تفاوت‌هایی است که خداوند از نظر آفرینش روی مصلحت نوع بشر میان آنها قرار داده» و بلافاصله در مقابل چنین حقی، تکلیفی را به عهده شوهر قرار می‌دهد و می‌فرماید: «و بما انفقوا من اموالهم». یعنی؛ «این سرپرستی به‌خاطر تعهداتی است که مردان در مورد انفاق کردن و پرداخت‌های مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند.» باید توجه داشت که این برتری جنس مرد بر زن در ریاست و اداره خانواده، از حیث وزن انسانی و اجتماعی او نیست، بلکه بر اساس مصلحت اجتماعی و از باب خاصیت‌های طبیعی و فطری زن و مرد به او داده شده است. قرآن کریم هیچ نقشی برای جنسیت در برتری و کرامت انسانی قائل نشده است و فقط تقوی را ملاک برتری انسان نسبت به دیگران دانسته است. این حکم عمومی منافات با این معنا ندارد که هر یک از هر دو طایفه زن و مرد خصلتی مختص به خود داشته باشد؛ مثلاً نوع مردان دارای شدت و قوت باشند و نوع زنان دارای رقت و عاطفه. چون طبیعت انسانیت هم در حیات تکوینی و هم اجتماعی‌اش نیازمند به ابراز شدت و اظهار قدرت و هم محتاج به اظهار مودت و رحمت است... این دو خصلت دو مظهر از مظاهر جذب و دفع عمومی در مجتمع بشری است روی این حساب دو طایفه مرد و زن از نظر وزن و از نظر اثر وجودی با هم متعادل‌اند؛ همچنان که افراد طایفه مردان با هم اختلافی در شئون طبیعی و اجتماعی دارند، پس می‌توان گفت؛ بلکه باید گفت که این است آن حکمی که از ذوق مجتمع سالم و دور از افراط و تفریط منبث می‌شود. از ذوق مجتمعی که طبق سنت فطرت تشکیل شده عمل می‌کند و از آن منحرف نمی‌شود.

ج - حدود ریاست شوهر

ریاست شوهر بر خانواده به‌هیچ‌وجه استبداد یا تحکم و یا به‌زعم بعضی، اختیار مالکانه نیست، بلکه به تعبیر یکی از حقوق‌دانان عرب‌زبان، ریاست شوهر یک سلطه حکیمانه اداری است؛ نه استبدادی. علامه طباطبایی دانشمند و مفسر بزرگ اسلامی در تفسیری از آیه «فلا جناح عليك فيما فعلن في انفسهن بالمعروف» می‌فرماید: «قیمومیت (ریاست) مرد بر زنش به این نیست

که سلب آزادی از اراده زن و تصرفاتش در آنچه مالک آن است بکند و معنای قیمومیت مرد این نیست که استقلال زن را در حفظ حقوق فردی و اجتماعی او در دفاع از منافعش سلب کند پس زن همچنان استقلال و آزادی خود را دارد و هم می‌تواند حقوق فردی و اجتماعی خود را حفظ کند و هم می‌تواند از آن دفاع نماید و هم می‌تواند برای رسیدن به این هدف‌هایش به مقدماتی که او را به هدف‌هایش می‌رساند متوسل شود.»

قرآن در اینجا تصریح می‌کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود (اشتباه نشود منظور از این تعبیر استبداد و اجحاف و تعدی نیست؛ بلکه منظور رهبری واحد منظم با توجه به مسئولیت‌ها و مشورت‌های لازم است.) و این موقعیت به‌خاطر وجود خصوصیات در مرد است.

از این‌رو، زنان تا آن حد موظف به اطاعت از شوهر هستند که مربوط به حقوق همسران است و هرگز مردان، حق دخالت در اموال و درآمدهای اقتصادی زنان را ندارند، آن طوری که در حقوق اروپایی قبل از قرن بیستم وجود داشته است و حتی وظیفه رسیدگی به کارهای شخصی شوهر، اعم از تهیه غذا یا شستن لباس و غیره را نیز ندارند؛ نه این که چنین وظیفه‌ای ندارد؛ بلکه در امور شخصی زن، شوهر موظف است در صورت نیاز و متعارف بودن آن، برای او خادم بگیرد. بدین جهت، موضوع ریاست شوهر و اطاعت زن از او محدود می‌شود به خروج زن از منزل و اشتغال او به کارهایی که به تشخیص شوهر به‌عنوان سرپرست و مسئول این جامعه، آن را به مصلحت نداند و یا به نظر برخی از فقها خروج از منزل شوهر در صورتی بر زوجه ممنوع است که با حق شوهر منافات داشته باشد. اما با وجود این، کسانی که در پی حذف هر گونه سرپرستی در این جامعه کوچک و بنیادی هستند، چنین می‌گویند: کسب اجازه زن از شوهر برای خروج از خانه جنبه تصریحی و آمرانه نداشته؛ بلکه ارشادی و غیرمستقیم بوده است.

علاوه بر این که نویسنده هیچ استنادی برای کلام خود ارائه ننموده است، لزوم کسب اجازه زن از شوهر برای خروج از منزل در روایات متعددی به‌صراحت بیان شده و آن را در زمره حقوق شوهر دانسته است که پیش‌از این بدان اشاره گردید. این نویسنده در بخش دیگری از کلام خود می‌نویسد: «بر پایه نظرهای فقهی که عقل و مقتضیات اجتماعی و عامل زمان و مکان در شکل‌یابی آن لحاظ شده است... خروج زن از خانه بدون اجازه شوهر حداکثر به ناشزگی زن می‌انجامد که مجازات زن ناشزه محرومیت از دریافت نفقه است... در نتیجه ممنوع‌الخروج شدن زنان از سوی شوهرانشان مبنای شرعی ندارد... اجبار زن به این تمکین فاقد دلیل شرعی است.»

علاوه بر این که چنین ادعایی نیز بدون مستند شرعی است، هیچ یک از فقها این نظریه را نپذیرفته‌اند. گذشته از این که به طور ابتدایی چنین اجازه‌ای به زن داده نشده است، حتی در صورت تخلف شوهر از وظایف خود در پرداخت نفقه، زن حق ندارد خود را از اطاعت شوهر خارج کند، بلکه فقط می‌تواند شوهر را از طریق مراجع قضایی ملزم به پرداخت نفقه نماید و حاکم می‌تواند او را تعزیر کند یا تقاضای طلاق نماید؛ اما هرگز مجاز نیست خود را از تمکین خارج نماید. قانون مدنی ایران نیز به‌تبع شرع در ماده ۱۱۲۹ و ۱۲۰۵، حکم به الزام و یا طلاق داده و هرگز خروج از طاعت را تجویز ننموده است.

اصولاً تعهداتی که هر یک از زوجین در اثر قرارداد ازدواج بر عهده می‌گیرند جنبه اختیاری ندارد که زن بتواند به اختیار خود از آن سرباز زند. لازمه چنین تفسیری از حقوق و تعهدات این است که شوهر نیز بتواند به طور اختیاری از دادن نفقه امتناع کند و در مقابل به زن گفته شود که می‌توانی خود را از اطاعت شوهر خارج نمایی و به تعهدات خود عمل نکنی. روشن است که چنین برداشتی موجب ظلم‌های فراوانی در حق زنان خواهد شد.

۳.۵. فرض تزاحم و تقدم

همان‌طور که بیان شد، ریاست مرد بر زن و قوامیت شوهر بر زوجه در محدوده‌ی زندگی زناشویی و در حیطة‌ی خانواده است و ریاست او در نتیجه‌ی ایجاد علقه‌ی زوجیت و تشکیل خانواده بوده و حفظ مصالح و آرامش این نهاد از هر امر دیگری مهم‌تر است، پس اگر قرار باشد فردی در این اجتماع کوچک فرماندهی مطلق و فرد دیگر فرمان‌بر صرف باشد، وجود و ادامه‌ی حیات این اجتماع با مشکل مواجه خواهد شد، پس بایستی برای ریاست مرد بر خانواده حدود و مرزی قائل شد.

در بین فقها در تعیین دامنه‌ی ریاست مرد بر خانواده مانند بسیاری از مسائل دیگر، اختلاف‌نظر وجود دارد، البته می‌توان آرا و نظرات آنان را در دو گروه عمده بیان کرد. گروهی از فقها قلمرو ریاست شوهر بر زن را محدود به روابط زناشویی دانسته‌اند و

گروهی دیگر ریاست شوهر بر زن را به صورت عام دانسته و آن را مقید به رابطه‌ی زوجیت و امور زناشویی نمی‌دانند و هر کدام نیز دلایل و استدلال‌های خاص خود را مدنظر داشته‌اند که به بیان آرا و نظرات هر یک از دو گروه یادشده می‌پردازیم. گروهی از فقها با استناد به آنکه، مهم‌ترین دلیل و مدرک شرعی برای ریاست شوهر بر همسرش، طبق آیه ۳۴ سوره نساء، انفاق زن توسط شوهرش است و تکلیف انفاق زوج نسبت به زوجه اش صرفاً در صورت وجود رابطه‌ی زوجیت، بر ذمه‌ی زوج ایجاد می‌شود، قلمرو ریاست شوهر بر زن را محدود به روابط زناشویی دانسته‌اند؛ منجمله علامه طباطبایی که بیان داشته‌اند: «قوامیت مرد بر همسرش به گونه‌ای نیست که اراده و تصرف زن را در ملک خویش سلب کند یا زن را از استقلال و حفظ حقوق اجتماعی و فردی خود و دفاع از آن باز دارد، بلکه معنی آن این است که چون مرد در مقابل تمتع خود از زن، مالی را به او می‌پردازد، زن نیز باید در آنچه مربوط به تمتع مرد است مطیع وی باشد و در غیاب شوهر حافظ ناموس او باشد.

علامه فضل‌الله نیز در این باره می‌نویسد: «برخی مصداق ریاست مرد بر زن را توسعه می‌دهند تا شامل هر چیزی بشود، به طوری که مرد قائم به کارها و امور مختلف زن شود و زن هیچ ولایت و ریاستی بر امور خویش نداشته باشد، اما ریاست در مفهوم و نظر ما شامل هر چیزی نمی‌شود، بلکه مختص به دایره‌ی زوجیت و رابطه‌ی همسری است.» ایشان در جای دیگر می‌نویسد: اسلام بر زن فرض نکرده که از شوهر به طور مطلق اطاعت کند، به گونه‌ای که تفکر و خواست او در زندگی خصوصی و اجتماعی‌اش مختل شود.

می‌توان گفت قانون‌گذار نیز به تبعیت از نظر این گروه از فقها، در ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی مقرر کرده است: «در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است.» پس قانون مدنی به صراحت ریاست مرد بر خانواده را محدود به رابطه‌ی زوجیت کرده و به نظر می‌رسد این دیدگاه که قانون‌گذار ما نیز آن را پذیرفته است بیشتر با اصل آزادی اراده و عدم سلطه‌ی فردی بر دیگری سازگار است و از سوی دیگر عقل نیز آن را تأیید می‌کند. اما با این همه، گروهی از فقها و اندیشمندان، ریاست شوهر بر زن را به صورت عام دانسته و آن را مقید به رابطه‌ی زوجیت و امور زناشویی نمی‌دانند و حتی گروهی از مفسران پا را فراتر گذاشته و قوامیت مرد را به حکومت والی و حکمرانی مطلق مردان بر زنان دانسته‌اند.

گروهی از فقها قوامیت مرد بر همسرش را ریاست عام و مطلق در تمامی امور می‌دانند، از جمله زمخشری مفسر اهل سنت که در تفسیر آیه ۳۴ سوره نساء بیان می‌کند: منظور آن است که مردان بر زنان سیطره‌ی کامل دارند و آنان را امر و نهی می‌کنند و آیت‌الله مقدس اردبیلی نیز در این مورد بیان می‌کند: «مردان امور زنان را به عهده دارند و بر آنان همانند والی بر رعیت تسلط دارند.» مرحوم صاحب جواهر نیز از فقهای است که معتقد به وجوب اطاعت مطلق زن از شوهر بوده و می‌گوید: «از حقوق شوهر بر زن این است که زن از او اطاعت کند و نافرمانی نکند.»

ایشان در این باب به برخی از روایات اشاره داشته‌اند از جمله، روایتی از پیامبر اکرم (ص) بدین مضمون که روا نیست انسانی بر انسان دیگر سجده کند و اگر این امر جایز می‌بود هر آینه زن به سجده بر شوهرش مأمور می‌گشت. روایت دیگری با این مفاد که جهاد زن، شوهرداری وی به بهترین وجه است؛ همچنین روایتی که دلالت بر ضرورت تمکین و اجابت خواسته‌ی جنسی شوهر دارد و روایاتی که عتق، صدقه، هبه و نذر زن را منوط به اجازه‌ی شوهر می‌داند.

البته به نظر می‌رسد برخی از این روایات ناظر بر بعضی تکالیف شرعی هستند که ارتباطی به ریاست شوهر و ضرورت اطاعت از وی ندارند و بر مبنای احکام و تکالیف شرعی هستند، مانند آنکه زن حق ندارد از اموال شوهر بی‌اذن وی، صدقه دهد یا نذر و هبه کند و همچنین آنچه از بعضی روایات برداشت می‌شود، اطاعت کامل زن در حق استمتاع شوهر بوده و اگر زن بخواهد در این مورد امتناع کند یا از خانه خارج شود، نیازمند اجازه و رضایت شوهرش است که در مباحث آتی طی بحث خروج از منزل زن تبیین و بررسی می‌شود و با آنکه بعضی از فقهای معاصر هم معتقد به ریاست مطلق شوهر بر زن هستند، از جمله آیت‌الله خوئی که در این باره بیان می‌کنند: این آیه در مقام بیان تقدم و برتری مطلق مردان بر زنان است و مردان عهده‌دار حقوق همسران خویش هستند.

اما به نظر می‌رسد پذیرش ریاست مطلق شوهر بر زن فرمان‌بری و اطاعت کامل زنان وی، فاقد وجاهت و اعتبار لازم بوده و باید گفت ریاست شوهر صرفاً در محدوده‌ی رابطه زوجیت است و نبایستی قلمرو آن را به تمامی امور توسعه داد، همچنان که یکی

از فقهای معاصر نیز در این مورد بیان می‌دارد: «به نظر من در تمسک آیه بر قیمومیت مردان بر زنان به طور عام اشکال وجود دارد؛ زیرا شأن نزول آیه و همچنین سیاق آن شاهد آن است که مراد فقط قیمومیت مردان نسبت به همسرانشان است.» علامه فضل‌الله نیز در این مورد بیان می‌دارد: برخی معتقدند این آیه مرد را ولی و قیم زن و مسئول در امور زن قرار داده است، اما به نظر ما چنین نیست، ما معتقدیم که این آیه از قومیت مرد نسبت به زن در محدوده‌ی زندگی زناشویی سخن می‌گوید، زیرا که بلافاصله علت آن را نیز بیان می‌دارد و این آیه از ابتدا تا پایان درباره‌ی سلطه، سرپرستی و مدیریت در زندگی زناشویی سخن می‌گوید. البته پذیرفتن ریاست مرد صرفاً در امور زناشویی به این معنا نیست که زن صرفاً بایستی به ایفای وظایف زناشویی در مورد همسرش بپردازد و در سایر مسائل خانواده، مدیریت مرد را نپذیرد، بلکه همان‌گونه که بسیاری از حقوق‌دانان بیان داشته‌اند، لازم است که زن افزون بر تمکین خاص، سرپرستی و مدیریت شوهر را در مسائل خانواده و امور فرزندان بپذیرد و حتی نظارت شوهر بر اعمال و معاشرت‌های خویش را تا آن حدی که به شئون زندگی زناشویی و مصالح خانواده مربوط است، قبول کند که حقوق‌دانان از آن به تمکین عام تعبیر کرده‌اند؛ اما باید گفت که تمکین عام به معنی اطاعت مطلق و بی‌چون و چرای زن از شوهر نیست و همواره بایستی افزون بر شئون زندگی زناشویی، به مصلحت خانواده، به‌ویژه زن خانه توجه شده و مدیریت و ریاست مرد بر خانواده بایستی معترض حقوق و آزادی‌های مشروع و استقلال اعضای خانواده شود. پس از تشریح قلمرو و محدوده‌ی ریاست مرد بر همسر خویش و توجه به این نکته‌ی مهم که ریاست او علی‌القاعده در حدود رابطه‌ی زوجیت است، بایستی به بیان آثار ریاست پرداخت. به‌طور کلی می‌توان گفت، این آثار در دو قسم امور مالی و امور غیرمالی قابل‌تصور و بحث‌وبررسی بوده و در این مجال ابتدا اشاره‌ای به ارتباط ریاست مرد با امور مالی زوجه خواهیم داشت و سپس ریاست مرد در ارتباط با امور غیرمالی زوجه را تشریح و بیان می‌کنیم. در بحث امور مالی زن در رابطه‌ی زوجیت، اصل «استقلال مالی زوجه» است و خداوند در می‌فرماید: «للرجال نصیب مما اكتسبوا وللنساء نصیب مما اكتسبن و...»^۱ مردان را از آنچه به دست آورده‌اند، بهره‌ای است و برای زنان نیز از آنچه به دست آورده‌اند، بهره‌ای است و برطبق نظر دین مبین اسلام، مردمان بر مال خویش مسلط‌اند؛ «الناس مسلطون علی اموالهم و حرمت مال المومن كدمه»؛ احترام مال مسلمان مانند احترام خون اوست.

در قواعد و اصول مسلم فقهی بیان شده که مردم اعم از مرد و زن هستند و از این جهت است که می‌توان گفت، ادله‌ی یادشده صرفاً در باب حق تصرف مرد در اموالش نمی‌باشد و زن شوهردار با استقلال و آزادی کامل می‌تواند در مسائل مالی و اقتصادی خویش هرگونه دخل و تصرفی داشته باشد، بدون آنکه نیازمند کسب رضایت و موافقت شوهرش باشد، اعم از اینکه اموال او قبل از ازدواج به‌دست‌آمده باشد و یا آنکه بعد از آن و همچنین تفاوتی ندارد که کسب اموال به‌صورت قهری و از طریق ارث باشد و یا آنکه به‌صورت اختیاری باشد.

در حقوق ایران نیز به پیروی از فقه اسلامی، زن از نظر مالی مستقل است؛ ماده ۱۱۱۸ قانون مدنی در این باره می‌نویسد: زن مستقلاً می‌تواند در دارایی خود هرگونه تصرفی را که می‌خواهد بکند. پس اموال زن و شوهر، دارایی مشترکی را تشکیل نمی‌دهد و زن می‌تواند در اموال خویش، آزادانه هرگونه عمل مادی یا حقوقی انجام دهد و شوهر نیز باید این حق زن را به رسمیت بشناسد و حق هیچ‌گونه مداخله‌ای در اموال و دارایی زن ندارد؛ زیرا که ریاست مرد بر خانواده اختیاراتی برای او در این زمینه ایجاد نمی‌کند. این در حالی است که تا چندی پیش در حقوق بسیاری از کشورهای اروپایی از جمله فرانسه زن در برابر شوهر فاقد استقلال مالی بود و پس از ازدواج در زمره‌ی محجوران قرار می‌گرفت و از تصرف در اموال خود منع می‌شد اما از اواخر قرن نوزدهم به تدریج در قوانین کشورها تجدیدنظر شد و زن استقلال مالی یافت، اما هنوز هم در حقوق این کشورها زن و شوهر به‌حکم‌قانون یا تراضی خود، از نظر مالی باهم شریک و متحد می‌شوند و به همین دلیل تنظیم روابط مالی آنها به آسانی ممکن نیست.

در نتیجه به نظر می‌رسد ریاست شوهر در امور مالی زن چندان تأثیری نداشته و آنچه که بیشتر در قلمرو همان‌گونه که بیان شد، ریاست شوهر بر زن به طور عمده در روابط غیرمالی زوجه نمایان می‌شود، البته باید گفت که اقتدار و ریاست مرد بر

^۱ آیه ۳۲ سوره مبارکه نساء

همسرش در امور غیرمالی، علی‌الاصول مربوط و محدود به زندگی زناشویی و مسائل خانوادگی مرتبط به آن بوده و دخالت مرد در امور همسرش بایستی در چارچوب حفظ و رعایت مصالح خانواده و حمایت از آن باشد و از این نظر است که بایستی به حقوق و آزادی‌های شرعی و قانونی زن توجه کرده و احترام گذاشت. امور غیرمالی زن در ارتباط با ریاست زوجه، مشتمل بر موضوعاتی مانند مسئله سکونت زن با شوهرش و یا بحث اشتغال و تحصیل زوجه و یا خروج از کشور او است که می‌توان گفت موارد یادشده به تفصیل مورد توجه و نظر حقوق‌دانان قرار گرفته و به این دلیل از تکرار مجدد آنها خودداری می‌کنیم.

درآمد

با تحقیق در این موضوع نتایج ذیل حاصل شد:

حق تعیین مسکن یکی از موضوعاتی است خصوصاً در دهه اخیر بیشتر از قبل مورد تأکید قرار گرفت طبق قانون حق تعیین مسکن با شوهر است که حق نیز ناشی از ریاستی که حقوق مدنی ایران برای شوهر در نظر گرفته است. این حق ناشی از عقد نکاح است هدف اصلی نکاح تشکیل خانواده و در کنار یکدیگر بودن است که بخش عمده‌ای از سکونت و اطمینان و ارتباط عاطفی و صمیمی از اینجا سرچشمه می‌گیرد، لذا بر مرد واجب است که برای همسر خود سکنا مناسب تدارک ببیند و بر زن واجب است که در خانه‌ای که از سوی همسر تهیه شده سکونت پذیرد. در ماده ۱۱۱۴ قانون مدنی آمده که: «زن باید در منزلی که شوهر تعیین می‌کند سکنی نماید، مگر آنکه اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد؛ اختیار تعیین محل سکونت زن با مرد است لیکن در این انتخاب، مرد بایستی رعایت حال و شئون زوجه را در انتخاب محل سکونت بنماید و از سوی دیگر قدرت مرد در تدارک منزل لحاظ گردد. نکته دیگری که باید بدان اشاره نمود این است که در انتخاب مسکن، زن می‌تواند در ضمن عقد نکاح اختیار انتخاب مسکن را شرط کند و در صورت قبول شوهر، زن حق انتخاب مسکن و این را که در کدام شهر زندگی کند، دارد. اگر شوهری از تهیه مسکن برای همسر خود کوتاهی کند دادگاه می‌تواند الزام به تهیه مسکن را از مرد تقاضا کند.

به طور معمول زوج‌های جوان در اوایل زندگی در مورد مسکن و زندگی با خانواده زوج یا زوجه و نیز نوع شغل یکدیگر دچار مشکلاتی می‌شوند که چنان چه به حقوق یکدیگر آشنا شوند و شروط خود را در عقدنامه قید کنند، از بروز اختلاف‌های بعدی جلوگیری می‌شود. در مواردی که زن اختیار تعیین منزل را ندارد باید در منزلی که شوهر تهیه کرده است سکونت کند و در صورت امتناع حق دریافت نفقه از شوهر خود را ندارد. وی با بیان این که اگر زن از شوهر اجازه اختیار مسکن داشته باشد این حق محدود به زمان خاصی نیست، زن می‌تواند چندین بار از این حق استفاده کند؛ اما این اختیار به آن مفهوم نیست که زن بتواند زوج را مجبور به زندگی با خانواده خود یا اقامت در خارج از کشور کند و در پایان اینکه حق مسکن به‌عنوان مصداق نفقه به معنای داشتن محل سکونت است که با شأن زندگی زن سازگار باشد. این ضابطه بیشتر یک ضابطه شخصی است. در جمع میان ضابطه نوعی و شخصی، می‌توان گفت که در دنیای معاصر و باتوجه به پیشرفت دانش و فناوری، باید میان دو ضابطه شخصی و نوعی جمع کرد؛ بنابراین مسکن برای زن باید شاخص‌های نوعی مسکن را داشته باشد. این شاخص‌ها حداقلی‌اند. افزون بر این، باید ضوابط و شاخص‌های شخصی متناسب با شأن زن نیز رعایت شود؛ در نتیجه باید گفت کیفیت مسکن نمی‌تواند از شاخص‌های نوعی پایین‌تر باشد؛ اما در ارتقای کیفی آن باید به شئون زن توجه شود.

باتوجه به نتایج حاصل از تحقیق، پیشنهادهایی نیز در رفع چالش‌های آن ارائه می‌گردد که بدین قرار است:

۱. پیشنهاد می‌گردد در باب حق تعیین مسکن برای زوج و زوجه ضابطه «مصلحت و ماندگاری زندگی زناشویی» در اولویت باشد.
۲. پیشنهاد می‌گردد باتوجه به اوضاع اقتصادی زوج در اوان زندگی حق تعیین حق مسکن از طرف از زوجه باتوجه به شرایط مالی زوج باشد.

منابع و مآخذ

۳. ابو زهره، محمد (۱۹۹۷) محاضرات فی عقد الزواج و آثار، قاهره، دارالفکر العربی.
۴. باوفا، مرجان؛ میراحمدی، عبدالله (۱۳۹۸) رویکرد تفسیری مغنیه به حقوق زن و مرد در خانواده. مجله:مفتاح (مطالعات تفسیری و معناشناختی قرآنی)- شماره ۷ و ۸
۵. بهرامی خوشکار، رضا؛ موسوی، سید محمدصادق؛ نقیعی، سید ابوالقاسم؛ چیت‌سازبان، مرتضی (۱۴۰۲) بررسی ماهیت ریاست زوجه و تأثیر آن بر روابط اقتصادی خانواده. مجله:مطالعات فقه اقتصادی، دوره پنجم - شماره ۱۸
۶. جبعی عاملی، زین‌الدین (شهید ثانی) (۱۴۱۶) مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام. مؤسسه المعارف الاسلامیه، چ اول،
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸) مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۱ و ۵، تهران، کتابخانه گنج دانش.
۸. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۹) حقوق خانواده، تهران، کتابخانه گنج دانش، چاپ دوم،
۹. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۸۸) ترمینولوژی حقوق، چاپ چهاردهم، انتشارات کتابخانه گنج دانش، تهران
۱۰. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷) زن در آئینه جلال و جمال، قم، نشر اسراء.
۱۱. حلی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۱۳) قواعد الاحکام قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول،
۱۲. خمینی، سید روح‌الله (۱۴۰۳) تحریر الوسیله. قم، مکتبه الاعتماد، چ چهارم.
۱۳. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰) منهج الصالحین، المعاملات. قم، نشر مدینه العالم، چ بیست و هشتم،
۱۴. خویی، سید ابوالقاسم؛ تبریزی، میرزا جواد (۱۴۱۶) صراط النجاه فی اجوبه الاستفتائات، ج ۱، قم، دفتر نشر برگزیده.
۱۵. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۸) لغت‌نامه. چاپ بیستم. انتشارات دانشگاه تهران
۱۶. دهقان، مجید (۱۳۹۴) قلمرو قوامیت مرد؛ خانواده یا اجتماع. مجله:مطالعات جنسیت و خانواده - شماره ۴
۱۷. رضایی، حمزه؛ کرم‌اللهی، الهام؛ فرخی، صفورا؛ الهامی، زهرا (۱۳۹۶) بررسی فقهی حقوقی ریاست مرد بر خانواده. مجله:مطالعات حقوق - شماره ۱۵
۱۸. روشن، محمد، حقوق خانواده، (۱۳۹۰) چاپ اول، انتشارات جنگل، جاودا، تهران،
۱۹. روشن، محمد؛ حسینی، فاضله سادات؛ صادقی، محمد (۱۳۹۴) حق زوجه بر اشتغال و رابطه آن با ریاست شوهر بر خانواده در فقه امامیه و نظام حقوقی ایران. مجله:فقه و حقوق خانواده - شماره ۶۲
۲۰. زمخشری، محمد بن عمر (۱۴۱۵) الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، جلد اول. بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲۱. شریف، علی (۱۳۷۶) نفقه و تمکین در حقوق خانواده، چاپ اول، انتشارات بشارت، تهران،
۲۲. شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۸) المبسوط فقه الامامیه، ج ۴، تهران، مکتبه مرتضویه.
۲۳. شیرزاد، علیرضا (۱۴۰۰) تحلیل لزوم سرپرستی مرد بر نهاد خانواده از منظر اسلام و روان‌شناسی بانوجه به کارکردهای خانواده در اسلام. مجله:فرهنگی تربیتی زنان و خانواده. شماره ۹
۲۴. صدر، حسن (۱۳۵۵) حقوق زن در اسلام و اروپا، تهران، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان.
۲۵. صدوق، ابن بابویه (۱۴۱۵) المقنع، چاپ دوم. جلد اول. مؤسسه امام هادی
۲۶. صفایی، سید حسین؛ امامی، اسدالله (۱۳۷۸) مختصر حقوق خانواده، تهران، نشر دادگستر.
۲۷. صفایی، سید حسین؛ امامی، اسدالله (۱۳۹۰) حقوق خانواده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم،
۲۸. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۵) مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، جلد سوم. بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۲۹. طرابلسی، عبدالعزیز بن براج (۱۴۰۶) المذهب، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۳۰. عامری، علی (۱۳۹۵) ادله و مبانی ریاست مرد بر خانواده از دیدگاه فقه و حقوق اسلامی. مجله:گفتمان فقه و اصول، سال اول - شماره ۱

۳۱. عامری، علی (۱۳۹۹) ادله و مبانی ریاست مرد بر خانواده از دیدگاه فقه و حقوق اسلامی. مجله حقوق و فقه. شماره ۴
۳۲. عاملی، باقر، (۱۳۹۰) حقوق خانواده، چاپ اول، انتشارات مدرسه عالی دختران، تهران
۳۳. علامه الحلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۹) تحریر الاحکام، جلد چهارم. قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۳۴. علامه طباطبایی، سید علی (۱۴۰۴) ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل. قم، مؤسسه آل‌البیت (ع)
۳۵. فضل‌الله، سید محمدحسین (۱۴۲۰) دنیا المرأة، بیروت، دارالملاک.
۳۶. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵) حقوق مدنی خانواده، جلد اول، چاپ هفتم، انتشارات به نشر، تهران،
۳۷. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۸) حقوق مدنی خانواده، جلد اول، چاپ اول، انتشارات شرکت سهامی انتشار، تهران،
۳۸. کلینی الرازی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵) الکافی، جلد پنجم. تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۹. کهن ترابی، میثم؛ اسدی، میلاد (۱۳۹۸) الزامات و چالشهای اخلاقی ریاست مرد بر خانواده در قانون مدنی. مجله:نامه صدوق. شماره ۳
۴۰. مجلسی، محمدباقر (۱۲۷۸) بحارالانوار، جلد هفتاد و یک. تهران، المکتبه الاسلامیه.
۴۱. محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۸۹) بررسی فقهی حقوق خانواده - نکاح و انحلال آن، تهران، نشر علوم اسلامی.
۴۲. محقق داماد، مصطفی (۱۳۹۰) قواعد فقه، جلد دوم، چاپ اول، انتشارات سمت، تهران،
۴۳. مزینانی، اعظم (۱۳۹۸) واکاوی نقش مرد در خانواده با تکیه بر آیه ۳۴ سوره نساء مطالعات پژوهشی زنان با رویکرد اسلامی. شماره ۱۱
۴۴. مطهری، مرتضی (۱۳۸۷) مسئله حجاب، قم، انتشارات صدرا
۴۵. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (۱۳۷۸) زبده البیان فی احکام القرآن، قم، انتشارات مؤمنین.
۴۶. منتظری، حسین علی (۱۴۰۸) دراسات فی ولایه الفقیه و فقیه الدوله الاسلامیه، قم، المركز العالمی للدراسات الاسلامیه.
۴۷. موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۶۵) تحریرالوسیله، جلد دوم. تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمينی.
۴۸. النجفی، محمدحسن (۱۴۱۸) جواهر الکلام، جلد سی و یک. بیروت، داراحیاء التراث العربی.